

کتابخانه
لجنه ملی اماکن متبرکه

ورود بدفتر لجنه ملی اماکن متبرکه ایران
شماره ۴۱۱
تاریخ ۱۳۱۰
معلق لا ۵۵۱

Tarikh Badi
Bayani

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or title, located in the upper right quadrant of the page.

Handwritten text in Urdu script, possibly a date or a small note, located below the main signature.

اینک تو ستم تا بماند در کار من تا غم خفت بماند پا در کار
جهت نیست
و سر ساخت شود چنان بگردم بهار آفتاب در میان
اول تابستان گرم باشد و آخر معتدل باشد و بپایز زور آب
باشند و چهار نیز بجا باشد خوب باشد و سرخ عدس گران شود
درستان از اول سخت باشد و در آخر آب
درست باشد

[illegible][illegible]

صلیه ۱
 سنه ۲۰۰۰
 بر سران سران باب الحکمه

بسم ربنا الاله العظمى العلى الاله
 حمد میر از حمد و بیان و مجد مع آرزو و لسان مجوب امکان و مقصود
 عالمنا الاله و سزا است از بکنجه از فقیه قدس احد پیش
 و وزید مردگان بنور نقی و هود و احداث جدید و زندگیا و بد
 عنایت فرمود و از یکسب مجوب از ارتج و از شطر صد پیش
 مرد و نمود کم کشکان سراب و ام و کمان لا از سبیل جبران نعمت
 جادوان مرصفت فرمود و اولیای خود و یقوت و قدس فی فر فرمود
 و غرض از علی و سکوکت امرا این ترا از خالق اسما منع نموده
 و بنا بر نه و بنا بر شوکت و بنا بر عظمیه و بعد
 از چمن و در مقصود و غرض از ارضی طاهر و در هزار و سبب مجرب باشد
 این از لا شریع اصغر بهایر همه و در میان و بدقت نگران بود
 خواست تا این هنگام عظمیه و در معصای از از لزل الارض

زیرا که بود از زلزله الا آخر در و رفته بود داشت نباید لذا
 این مقصود را نگه بر نموده عرض می نمایم بدو چمن در اولی مرصم
 هزار و سبب و تبرک جناب اسمم و از از رضی الدک دارد
 ارض طاهرند اجباب و اشتغال ناز و فر صریح انداز و دست
 داده مراد و ده لب و آید و دست پیش باشد ناچار مقصود
 و مقصود نویسی این خبر را بگوشت برانده اسباب خوش
 دولت شده در حد و سبب آید و در این بین هم اجباب
 در و از و فر و بجز کریم محمد نام بر از با غلام حسین نام بیست نموده
 چند مجلس هم هر دو و بخانه جناب آفرید طاعا اکبر برده بودند
 و بیکر و در هم جناب اسمم و مده بخانه لا قدس خیر و سکار
 بودند اجباب کریم با شده و غلام حسین را هم با خود برده خدمت
 تا رسید بودند و کتاب ایشان هم اجباب داده بودند بخانه
 و چون باطنی از که چمن پیش و با ابلیس جلیس بودند و نور
 ایمان در قلب اخوان شیطان سرایت نکرده بلکه جناب
 بدتر و شرارت را نمر شده بناف و را که آید و آن این بود
 که کریم محمد بر آن با غلام حسین میروند نزد ملا رضا هدایت
 آن اسم کتاب کریم با شده و غلام حسین و سبب را کرده بودند
 و ما اینها را سرشت نسیم بر داشتند میروند نزد حاج ملا عکدی

و تفصیل را مفصل میگویند چنانکه هر یک را جعبه او را آورده سپاس
 بیرون میآورد در ضرب هر از نفر در او ثبت بوده میگویند همه اینها
 از پنج قاضی هستند بر خود من ثابت شده و آنچه باری در سلطان
 است نه بدین اسلام ندارد و مکرر من نوشته ام و هر دفعه چند نفر از
 گرفته چند روز نگذاشته هر شخصی نموده و من عهد کرده ام در بعد از این
 ابد و این باب هر فرسخ و خواهم هر فرسخی زود آنچه و کوه هر استند بلکه
 محکم او شوند چیز دیگر نیست بنویسد قبول میکنند از جابر با پس شد
 میروند نزد اجداد و تفصیل را با و میگویند او میبرد و در حق
 چه میگویند که بدین میگویند شمار او جلال میدهند و اعتقادشان
 در هر موردی بکلیت است نه میزند اما بعد صدق از شنیدن این کلام
 عمامه خود را بر زمین زده قدری سر و پسته خود زده که به میکنند و فرست
 بیک از زمین رفته و در حق عمامه را به پیش اسلام در این نوع بگویند
 و حق سایر چه خواهند گفت و بر میآورد و شتر هر خدمت نواب
 نایب السلطنه حاکم طهران و قم و سواد و ورشت و مازندران و استرآباد
 و کازرس و سایر اینها را بر سر میزنند و میزد و میزد
 که بدین کتاب و کتابها به و خدمت ایشان و در کمانند نواب
 نایب السلطنه عرض میکنند در البته اینها را گرفته بکشید که بدین
 و غلام حسین کافند با کتاب و سپاه به بر داشته میروند خدمت نواب

نایب السلطنه نواب میرزا الهیه بعد از خواندن کافند که بدین محمد خواسته
 حواله است سوال میکنند او هم شرح مفصلاً از شریف فرماید اما
 هم نرمه و سایر احوالات عرض میکنند نواب نایب السلطنه
 بچنان آنکه بلکه احباب مضمون نموده بتواند اما اسم از هم را
 بکلیت نماید با آنها جواب گفت میروند و آنها را بچانه نوبند
 زود بچانه آنها فرستاد و اکثر من بپشتوانم بکجه گرفتن خدمت
 پست شتر را بهم بر بزم نوب با آنها معاشرت کن هر وقت بکجج شده
 را بکجه کن که بدین محمد نراز و غلام حسین مراجعت کرده بکجه
 انجمنان احباب کتاب را پس میدهند و احباب این
 و لغات خبر دارند با آنها معاشرت کم میکنند که بدین محمد
 جبهه را بر سر خود تفصیل را از برابر او حکایت میکنند او انکار
 میکنند میگویند میرزا ابراهیم خان فقه میرزا ابوالحسن الطبر
 خود آنجا بوده که بدین محمد از احباب یکی با پس شد محمد و
 با بدین محمد میروند نزد اجداد صدق او هم میزنند و خود را علیحضرت
 ناصر الدین شاه اگر اینها را گرفته بقتل نرسانند خود را عیب
 این کرده اینها را خواهند گفت و کافند را روانه خدمت نواب
 نایب السلطنه میدهند ایشان هم جبهه از دستگیر نموده اما اسم
 با پس بدین کرده بودند عمر رفته را داده حکم گفت بکجه فانی تمام احباب

مرشد صبح روز بیست و هشتم از ریح الاول بود اول مهر و بدین
جناب آخوند ملا علی اکبر که بلا محمد در زنده میگردید پس در
پیش از این در ربابه کرده مهر و با غلام حسین نور اوطاق جناب
آخوند مریدین آن در نظر داشتند تفاریر رسیده کرده که بلا محمد
میگوید که منتهی الله البکم رب اعلم بعضی جناب آخوند منفر
من اخطای از این منتهی است که آنها بر خواسته میگردیدند بعضی
حالی موقع نیست و وقت دیگر و مهر و در خانه جناب آخوند را طلبیده
میگردیدند ضربه و این جناب آخوند مهر و دوم در میگردیدند فوج
باشتر و از این منتهی است که در آخر نایب است که
شما را خواسته اند جناب آخوند میگوید پس این که از ده عبا بیوشم
و جوارب تن کرده بیاکم میگوید اذن ندارم بگذارم بر و بدین خانه
جناب آخوند میگوید پس بدین خراب بفرمانند و روانه فرستاد که بلا محمد
مهر و نور اوطاق سه جلد کتاب مجلد از آیات طاعت اعلا شرح
سوره کوثر و شرح سوره بقره و بیان فارسی یک جناب لا شیخ
عکس داده بود جناب آخوند چه بدین بدین و چند جزو از آیات
جمال قدم جلیت غفرانه و چند تعلیفه از جناب خادم از یک کسی
سلطان الشهد از طایفه برده شده مرید و خدمت نواب است
و این جناب آخوند را به اوطاق خواسته مشغول بجهت میگردید

و از آن طرف غلام حسین با چند نفر فرآتش میبرد و در دانه
فرزین جناب لامرزه ابو الفضل را بیخ لوج اند میباید کرده بخط آقا
لا محسن اکبر و نوشته جات منفرد و چند تعلیفه از جناب خادم
با عکس ز یاد از اجباب ارضی و وف و عکس آقا غصص و عظم
و اند میباید بود با عکس جمعیت ارضی سر آقا اسم الله هم
هم در آن عکس بوده بر داشته باشد حسین فرزند عتار
و مشهور بر پدر بر برادر او و عم او حسین نجف آباد و حسین
کاشغر و لا سید علی و سرور کاشغر و لا فضا که فرزند
نانه قصد یافت کرده بالا ملا محمد عتار عرب که با جعفر شیرازی
خاتم ساز و جدید علی بیک فرزند و از دانه حضرت عتار العظم
لامرزه حبیب الله پسر مرحوم فوج و لا ملا احمد روضه خاں و استاد
حسین نقل بدین کاشغر و استاد حسین و باغ کاشغر و از بازار
آقا امرزه زین العابدین جراح و که بدین مهر طایفه و مهر امیر
فرقالب تراش و عتار آقا حاتم کاشغر و استاد حسن
کاشغر و خودش از حجره آقا امرزه زین العابدین مهر و بار
گرفته میباید و نقل اینها بیکت و حرم و وار و منزل حکومت
در نواب نایب السلطنه با جناب آخوند مشغول بجهت میگردید
نکته میشود آنرا در اوطاق جلیب شدند تا موقع شد بخوابیم

اینها نشسته و نماز میاورند و نواب نایب السلطنه از حضور خود
 بیست مجوعه نماز میفرستند بکعبه احباب آنها هم بعضی خود و
 بعضی غیره میفرستند مختصر صحبت نواب نایب السلطنه با جناب آفرید
 غروب طول میکشد آنوقت احباب را خواسته از یک یک
 سوال میکنند و گویند و چه کاره دار این طایفه است خبر
 همه اخبار میکنند و با یک گفتی را هر یک بعد از یک میگویند
 و از کبریا که برآورد در حضور نواب نایب السلطنه نشسته بوده است
 احوالات او را میپرسد میگوید هر چندش با و طایفه دیگر در پشت همین
 اوقات نواب نایب السلطنه بوده است تا میرسد به لامپه از این
 جاع از او پرسد و از این طایفه است عرض میکنند خبر نیست
 من در پیش و میرسد اگر یک است میگویند بدست خود عرض
 میکنند میگویم نواب نایب السلطنه متغیر شده بنا بر شش با و
 میگردارد و توکان میگویند من از احوالات تو خبر ندایم با ترا نمیشناسم
 میفرمایند این خدعه کفر و حکم میکنند او را هم میرسد با و طایفه
 سایرین بودند مشهور است در فرزند چون این حالت از نواب نایب السلطنه
 فرستند نگذشت که خبر خود را بکبریا برآوردند که گفته ام حال
 چه گویند اخبار کنم چه بگفتی این مشهور هم مطابق بود و قشر
 نواب نایب السلطنه مشهور است این را میفرماید میرسد مشهور است

فرزند تو عرض میکنند منم که کبریا برآورد عرض میکنند حضرت والا
 این را با این قیاد و کلاه ملاحتله فقر مانند این است نه با شرف و آرد
 هیچ کس را قوه مکالمه با او نیست نواب نایب السلطنه میگوید
 نواب نایب السلطنه عرض میکنند بنشین میگوید بدست خود عرض میکنند من
 از آن شخص بدیده ام بدست خود میگوید مگر تو آن شخص را
 دیده میگوید دیده ام میگوید چگونه دیده میگوید مختصر عرض کنم
 به طول نواب نایب السلطنه میگوید مختصر عرض میکنند مختصر است
 میگوید پس چرا منم با این اسم خود عرض میکنند شرح حال
 قریط طولانی است نایب السلطنه میگوید میگویند خبر نیست
 عرض میکنند زمان در فرزند و در پیش نایب السلطنه
 از او خوشم آمد اغلب اوقات با هم بودیم کبریا در این کیفیت
 صراحتی در خطاب کرد من سبب جویشتم گفت بجهت آنکه
 منظر حق را نشاند خیر هر کس انداز خود حق بر خیر است
 از منظر حق استفرا کردم گفت آن قائم موعود ظاهر شده
 خلق او را عارفی نشده در شب بر شهادت نمودند و همه خلق انکار
 از کردند چنانچه در قرآن خبر میدهد و الله اعلم کل امر
 بر سوا هم لیا خنده و جاد و الوابا لیل بعد منقوبه الحق
 و در آیه دیگر میفرماید که لست بعباد لکل نبره مد و ا

من الجرمین دور آید و بکر میفرماید او کلماتی را که رسول بیا
 لا اثم و انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون
 من کفتم و آن قائم باید بود بنحی حسن باشد از بطن جنین
 خزان و از بطن بیاید تا از اثر خیر و اوده اند در پیش
 گفت اولاً این اجزاء است که در اینست چنانچه اید نشانی
 بقره قائم نایبند و آنکه در آثار چنانچه تمام ملل قبل
 بشکام ظهور بر خط رفتند این طایفه هم بر خط شدند مثل
 آنکه هنوز طایفه یهود منتشر اند و مسیح طایفه در زمان
 مرده با همه از قبل طایفه یهود میخواستند زنده شوند و پس بلند
 زمین که شود کاد و شیر با هم گاه بخورند که با دست در
 خانه افتد بکشند با همه این آثار است اگر بخوابد کجای نوزده
 کم و زیاد کند واجب القتل است چنانچه بکینه میهن حکم
 بشوای علی حضرت عیسی را مصلوب داشتند و قتل او را عین
 عبادت میباشند و با اینکه گفت عیسی را اسم حضرت عیسی
 به در زمین را بر کرده بایست منتظر اند و مسیح آید و بگوید نوزده
 کرده در زمین را بیا بیا بیا و در آورده و هم چنین است عیسی را
 همواره منتظر اند و موعود انجیل با خود حضرت مسیح از آسمان
 بیاید و در آنجا بر ابر سوار باشد و ملائکه با خود را با نوازند

منعم بشرف و مغرب فرستاده خلق را اطلاع بدید و بپای
 او از آسمان و زبان او شمشیر و چشمها را از آتش باشد
 و بکشد همه را عالم در کمرش باشد و در زمان ظاهر شود
 در خط و غلله عالم را فرو گرفته باشد و از حق منزل شود خلقی
 در نوحه و ندبه باشند و ستاره ها از آسمان فرو بکند و خورشید
 و ماه و بکر فرو نهند و با همه این آثار باید روح انجیل
 باشد و عالم را بدید حضرت عیسی در آورده و هم چنین آن در پیش
 دلیل عقل بسیار افتاده بود من سوال کردم در با عتقا و شما
 بعد از آنکه قائم را بقول علی شنید کردند حال کیست گفت
 بعد از شهادت حضرت قائم چنانچه در احادیث قبل مذکور
 است ظهور است پس بر سر هم صاحب این ادعا کیست
 و در کجاست گفت در عکا می باشند از کلمات در پیش
 انشور در دل می پیداشد نزدیک است با حضرات بنوعی و دیگر
 نوازند و در قزوین با هم فوراً یک نمده از اسباب خانه
 فرو خیم به پنجوان و پنجهزار آن را بکانه و آدم بکینه خرخر
 و چهار لایق نیم دیگر را اسباب خرا از خریده پیاده سواره
 هر نوع بد و خود را با سلام بول رسندیم آنجا هم قدر شکم
 فرو نشاند کرده آخر در دو سگاه سفارش تو کردیم و بعد از

فراهم آوردن نخواست در غم بکاو چهره بودم در آنجا بودم بکنند
 هم خدمت آن شخص به هم و نه من سوال کردم و نه ایشان
 فراموش فرمودند آنجا که از آنجا بایشان سوال کردم همه را از آنجا
 قرآن داد و دست جواب میدادند و من هم از سواد نبودم خیال کردم
 بهتر است برودم با پیران و بکنفران این فتنه مثل خودم باشد
 پیدا نموده بکنند از این چیز بکنند مرا بکنند کرده آمدم بفرمودم و بدیدم است
 خانه و زنند که بپریشان شده است که بکوبیده خانه بود همه را فروخته خرجه
 کرده اند ناچار شده بود و داشت فتنه داشتند فروخته جز در آنجا
 فراهم آورده آمدم بظفران و دیگر مشغول دنیا بکنند و بعضی برسم
 و با هر که حرف می شنید من بهین حکایت که نقل میکردم آن همه
 معروف به این اسم شدم و مجلس سوال کردند و معجزه دهنی
 میگویند من معجزه نخواستم میگویند ایشان جبرامعز دهنی نمودند
 میگویند من نه فتنه بودم شعیب باز داشت کلمه و اگر واقع ایشان
 در این اوضاع و احوال باشند آید با خند و غلو نیستند خلق با اختیار
 ایشان نواب نایب السلطنه میگویند اگر کسی چرا به میگویند
 مشهور حسین میگویند اولاً آن چهارده روز من در آنجا بودم
 ایداً خدای شریف چیست از آنجا که میگویند گذشته از همه بگذارم روز
 شنبه صفت و الا را فرودم اگر چه در آن روز کسی بهین نبود بنواب

نایب السلطنه بگویم با خبر همه این مجلس گفتند استغفر الله
 مشهور حسین میگویند پس چهارده روز من در آنجا بودم کمال
 حقیقت را بکنند کردند و ششم و نهار و چاک هر روز میدادند حال
 چگونه بکنند کسی چهارده روز نان او را فرودم بگویم نواب
 نایب السلطنه میگویند تو هم به و آن اوطاف مهر و تمام احباب
 در آن اوطاف حاضر میشوند عبدالحی خان سرلیک که از کشته
 کمان نواب نایب السلطنه است مرا آید نواب اوطاف باده نفر
 فراموشی و در میان هر چه نفر احباب بکنند فراموشی می شنند
 و قدغ می کنند با هم حرف می زنند ساعت از شب رفته بعد از
 نماز نواب نایب السلطنه خود مرا آید نزد احباب و التفات
 زیاد کرده میگویند شش یا چند روز میمان من استبد و بعد در
 کمال اطمینان خواهم رفت آنچه میخواهید از ناظر مأمور است
 حاضر نماید و بعد به مشهور حسین و مشهور باقر میگویند که چرا
 بیاید و سحر بکنند که بکنند و الا از برای شما نگاه دارند
 و قدغ می کنند بهین حالا بروند از بازار لی فتنه کفاف
 بیایند و مهر و نصاب و بکنند حسین و مشهور باقر میگویند
 شش برود در فتنه خانه تا شش را بخوانم ساعت بیفتد تمام مردم
 میروند و بکنند فراموش خلوت و بکنند پیش خدمت کسی نمیروند

آن را خواسته اذن جلوس میباید و بعد میگوید خردم
 خوابم مرا و مردانم شام بخواب شده است اما چنین
 میخواستم سوال از شما بکنم بهتر آن بود و نشتر باشد
 کسی نباشد حال آنچه بهرسم باید راست بگویند و آن
 اینست که آنچه از این فایده از تو کرباب بر سر شد بگویند
 و حق خدا به هیچ کس صدمه نخواهم زد بلکه بر او هیچ کدام نخواهم
 آورد و اگر در دفتر آن اعلی حضرت پادشاه باشند بر او شده
 کار بهتر رجوع خواهیم کرد چون دولت از این فایده خوف دارد
 میخواهد از نزد بیکان خودش نباشند مشهور حسین میگوید
 راست عرض کنم با دروغ میگوید البته راست باید بگوید
 عرض میکند کسر را نمیشناسم و عرض کنم نواب نایب
 السلطنه مرگیده است و در فرزندم در یکی بر میسوزد
 بگویند بهتر از نور حوضی اینجاست است مشهور حسین عرض میکند
 خود مردانم در حضرت والا قادر بر قتل هزار نفر هستند
 بلکه بیشتر و هیچ کس از شما مواخذه نخواهد کرد و لا بحق
 خدا من کسر را نمیشناسم نواب نایب السلطنه میگوید
 بخدا حکم میکنم شام که ششمار بدین را با منش بکنند
 مشهور حسین میگوید اگر راست میخواهید اینست در عرض شد

و در هر کراش بر سر میباید عرض کنم حال حکم الله الواحد
 الشهدا بمشهور بفر گفت که تو بگو او میگوید بر فرض
 من از این فایده دین را با صاحب منصب و امراء
 چه کار نواب نایب السلطنه قدر نظر کرده میگوید
 برو و خودی هم میبرد و مشهور حسین و مشهور بفر
 آمد شام خورده و خوابید صبح زود احباب بر خوانسته مشغول نماز میشوند
 چار آورده و سوار را میگذارند و نواب نایب السلطنه آمده احوال
 پرس از حضرت کرده تا خود مرگیده و دیگر بهر کسی کار ندارم آنچه سوال
 دارم از شما خواهیم کرد و میبرد و بعد از صرف چای چنان آخوند را خواسته
 بعد از اذن جلوس میگوید حاجت علی اکبر جبار انکار نیست بهتر است
 در بر اسرار سخن را نیم دانکه مطلب اینست که از احوالات تو فکر
 و عیب خود اطلاع داشته باشم چنانچه اگر کثرت روضه از عیب
 خود اطلاع میداشت اینطور نمیشد چنان آخوند مرید در واقع
 جبار انکار نیست میگویند نواب والا منظور این شخص ظاهر شده
 اصطلاح عالم است نه فساد یا خیال ریاست و همه اینجاست
 بفر و قبول کرده اند محض از برای اینست خلق بکن و تکریم نفوس
 چنانچه منظور از عیب تمام انبیا همین بوده مثل آنکه همان شخص
 در شهر از نا بر شد بگویم که بخلق جان داد با آنکه سالها

سازان آنی آسوده نشده در کمال ناکید حاکم مخصوص را
در آن فرمایند با تمام آثار و حکمت نا انکه حکم خود را بر
میراث و باطن نموده کتب حاکم ناذب را باطل نماید پس چگونه
است که بدون رضای خدا چنان حال است شخصی در جهات
خلق ظاهر شده اظهار داشته که من همان قائم موعود و از
جانب سلطان علی الاطلاق بر شما رسول و مامور و حاکم
و باید از امر و نهی من تخلف نکنید و اغلب خلق هم اعتقاد
او را فرض شمرده کرده ندانند و بعضی هم که قبول کرده در
تسکین و تخریب و آنگذای فاجر فاد و سلطان عظیم بهیچ
حاکم مخصوص خود یعنی قائم موعود را از جا بازا بجور
با آن آثار ظاهر نفرد و نا انکه بطلان این صاحب ادعا
برساند و حال آنکه این جا بازا در هیچ یک از احادیث
خبری نیست بلکه آمده اطلاق غیر از این میفرماید چنانکه
میفرماید بنظر منی می بینی هاشم و کتاب جدید و حکم
جدید و بطنی که از رسول الله و پیغمبر می آید و رسول
است امر را بشکله با این حدیث می توان گفت باید صاف
و اثم بیاید و مرتب افراش باشد مگر استغفر الله خدا را و
بر وجهی کسی دیگر نیست قرآب نایب السلام میگویند

چنانکه از هر چیز اطلاع دارند قبول میکنند آخر
می بیند در هر ظهوری باعث حجاب خلق علیا بوده اند از
برای آنکه می گفتند ما به الیها رجعت کشید و در کتب مسائل
نامبر و کتب علوم مشکوک کرده ایم حال بی بدی با اینهم
نمای در بدی را اطاعت نموده قبول نمایم با آنکه ما خود
پیش از و حدیث ^{خلق} می بینیم اینست که میفرماید اعلم حجاب
الانکه کبر و انچه صدمه با اینها وارد آمده از علمای زمان
نمود بوده چنانچه در ظهور و حضرت عیسی بقتلای قیافا
و جناسی و سایر علما حضرت را مصلوب داشتند و در ظهور
حضرت و سالت پناه بقتلای ابوالحکم که مصلوب با بوجیل شد
و این و ابو راض و عبد الله ابی که از اعلم علما بودند
این همه صدمه و افترا را حضرت وارد آوردند اینست
که میفرماید علما ذلت الزمان اشر علیا و تحت ظل السماء
و حال آنکه اگر کسی آنکه در هر ظهور ایمان آورده و می
گوید و کشتار با را می و عمار بودند چنانچه در قرآن خبر شده
و ان فیل لدم انوا کما امی الناس قالوا انوا کما
امی السفا و الا انهم هم السفا و کله لا یعلمون
و در جای دیگر میفرماید فقال الملک ان یزید کفر و یزید

ما نزلت الا بشرا مثلكا وما نزلت اشبعك الا الذي ينعم ارا
بادي الرأي وما نزلت ان ينزل بل نزلناكم كما خذ يمين
ولي محبتي ظهور كسافي كه ايمان آوردند اغلب از علماء
معه و بودند مثل جناب ملا حبیب بشرویه و لا سید علی
بسر لاسید جعفر کشفی که بعد زمان بود و ملا محمد و ملا
مفتی خراسانی و ملا محمد باقر خراسانی و ملا میرزا محمد دوح
آبادی و میرزا محمد علی قاضی و او محمد علی قاضی معروف بقاضی
قائمی و ملا عبدالحق یزدی و حجت ملا مهدی یزدی و حاج محمد
جواد و ملا رضای قمی و ملا محمد علی زنجانی همه الاسلام
و حاج ملا محمدی که کندی بآباد رشت و ملا یوسف اورد بیلی
و غیره و غیره که از چنانست که او را است حال میتوان قول
حد این علماء را گذارد با آنکه اما از جان و مال و عیال
که نشد در راه خدا خود را بکشتن دادند و خدا هم در زمان
میزان صدق را ثمنای حرکت فرمود چنانچه میفرماید یا ایها
الذین آمنوا ان زعمتم انکم اولیاء الله فی دین الناس
فکمنا انکم ان کنتم صادقیین قول و فعل اینها درست
نیست و قول که کسافی صحیح است که علم فائز را باعث و باعث
خود قرار داده اند و بعد از شصت سال بحث با این مسئله

Handwritten notes in the right margin, including "R2", "Emm", "Ula", "have", "come".

در زمانه و حبیبی و با اینست که در آن زمان
و نفسی را انعام نشد از آنکه وجوب بالا و یا باین نشسته
هر را کار و اهل شعر دانند و بعد از پنجاه سال اجتناب از آن
که در رساله ایشان نیست حتی در اینجا معذرت احوط
انرا در سبب اولی و اجتناب شرط است اما در مال مردم
و حق غیر و وصی صغیر شدن و زن شرعیان که فوت شده
مدد بدارند و او بیچیز در مشروطه گردانند و کسان
نوشته و احکام و باین حکم موافق ندانند و ادای فلافست
و بهمان اسمی کرده و میان نیست و بهیچ خطاست و ادای و سبب
و بجهت من مبین و بهیچ را که انانی غلطیم و انفس هر کس سوال
نماید که فلان ظاهر شد اما عام میکنند تکلیف چیست حق را
بدون نام و محقق او را واجب القتل و انفس حکم بکفر نیست
میدهند محال آنکه خداوند و قرآن مجید میفرماید
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فذنبوا انه قبیح
فوما لکم الله فتنه بخی علی ما فعلتم فانه مبین حال اینقوم
عاملی قرارند نه بالذکر فتم لم یجملوا کمال الحیاة و محمل سنا
باین حدیث است که حضرت ولایت مآب میفرماید علیما الرسول
و جابر بن الانبیا با وجود این حدیث خود و خلق منتظر

و جمال خيال خود نشان دهندند که با آن خرف ظاهر شود
 ذات نابالغ را از حسنی بخشی کی تواند که شود حسنی بجز
 نواب نائب السلطنه می بر سنده معجزه ایشان چنانست
 جناب آخوند میگویند برهان ایشان همانست که برهان
 حضرت ختمی مآب بوده بلکه برهان تمام ابتدا بوده نواب
 مآب السلطنه می گویند برهان حضرت رسول چه بوده
 جناب آخوند میگویند آیات چنانچه از قبل برهان آیات
 بوده حتی حضرت ختمی مآب برهان حضرت قائم و احم آیات
 خبر میدهند چنانچه در اصول کافی معتبر مآب است
 قائمنا و بعد علامات می او بعد نبی موسی و عیسی
 و یوسف و محمد اما العلامة من موبسی الخوف والاضطراب
 والعلامة من عیسی یعنی موت با قیام الوافی حشر والعلامة
 من یوسف السجی والقیمة والعلامة من محمد مظهر آفات
 منیل القرآن اینست که در نزاهت حضرت قائم مظهر
 باخلفه الرحمن و شربک القرآن و گذشته از همه کدام
 مشرک کافر معجزه ایمان آورده و در هر ظریوی فکر اینکه
 نسبت بسیر و بعد انکار کردند اینست که برهان را معجزه
 قرار دادند که کسی تواند بسیر یا شعبه نسبت بدید

Nā
 sh
 ni

و از آنجا که معجزه کرده اند با خشتان خود نشان داده
 در پیل خلو چنانکه اگر چنانچه استند و برهان نبوت
 نبی و معجزه یا غیر از آیات چه چیز دیگر قرار بدینند بالست
 بوال معجزه را بدو شک کشیده بدو رب هر خداوند بر و بدو که این
 معجزه مدیه بمن ایمان بیاورد و جمال آنکه شکر کسی و مطلب
 دارد شکر ظاهر و شکر بطنی و شکر در شمع و شکر در لعل و
 آرزو دادند و اینست که حضرت را بنیاد شرف حقان و در و یک
 مملکت ده کرد و سلاطین و پادشاهان و پادشاهان
 و یکی زنده کی بدو شرف و یکی و آمد و شرف و یکی و پادشاهان و یکی
 برادرش را میخواست و یکی که پادشاه کی زنده کی ابد بر او حشر
 و اگر از برای آنکه معجزه بکنند که حجت ایمان او با آن و از برای
 دومی واجب و از برای سومی واجب واجب میشود بدلیل
 آنکه اگر از برای سابعی نکند نزد خدای و حجت عامه و مسلم
 نیست یکی از آنکه عرفی میدانند حجت معجزه بود و هم که معجزه
 ندیدیم و اگر بگوئیم بجهت تمام خدای معجزه بکنند اینست
 بر فرضی حال شکر را که ساکن است معجزه مؤمن نمود و سایر
 بلا را چه خوانند که بر فرضی بدو و افتاد و جمع شهر و سال
 معجزه مؤمنی و در و بدو از حجت و در و چه خدایند

و بر دستان ایشان نهادی که بعد از خود نشی می آید چه خواهد بود
 پس باید مردان و حجت چیزها قرار بدهند که چه در زمان
 خود نشان و چه در هزار سال بعد بگویند و نیز در حق مسافر
 باشد. آفتاب آسمان مردم بکسان فانی شود کند اینست
 که هر وقت که از حقش رسالت پند حجت خواستند جواب
 فرمود آیات چنانچه در قرآن مکرر بر مکرر خبر میدهد چنانچه
 میفرماید اولم یکنزیم انا انزلنا علیک الکتاب و بانز میفرماید
 ذلک آيات الله نلوه صلیک بالقرآن فی حدیث بعد از
 و آیات حق منور و آیات دیگر میفرماید و قال الذین لا یعلمون
 لولا انکمنا الله او ثانینا ایزد کذبت قال الذین من قبلهم
 مثل قولکم فستابروا لربکم قد بینا الايات لعل یفقهون
 و آیات دیگر میفرماید ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
 فاقربسورة من قبلنا و اعراضوا عنکم من فون الله ان
 کنتم صامه فای بانز میفرماید و انما نزلنا علیکم آیاتنا بآیات
 ما کان جنتهم الا ان قالوا یا ایها ان کنتم صامه فای
 بانز میفرماید و انما نزلنا علیکم آیاتنا بآیات ما کان الا
 و جل میباید بعد که عراکان بعد آباؤکم بانز میفرماید
 ذلک آيات الکتاب الیکم صدی و محمد فی سبیل

و بانز میفرماید هم نزل الکتاب من الله العزیز الهم غاف
 الذین و قابل القوب و میفرماید الم کتاب انزلناه
 الیک للفرج الذی من اللغات الی النور و درجای دیگر
 میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امانا
 بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و اکثرکم اما سنون
 میفرماید بگویند ما مؤمن شدیم بانچه بسوی ما نازل
 شد نمی گویند بگویشی انهم یا ایضاً دیگر مؤمن شده ایم
 عیاضاً سر آیت میگویند که عیاضاً میگویند این آیات شما
 ترکیب از کلمات قبل است جناب آخوند میگویند بحسب
 و سر ب هم میگویند نسبت را نامند کلمات و شعر گفتند
 فستد گفتند نسبت افترا بکلمات ایشان نامند چنانچه
 در قرآن خبر میدهد و انما نزلنا علیکم آیاتنا بآیات
 قد سمعنا لولینا و لفلان مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین
 و جای دیگر خبر میدهد ان قول کفار انما علمه بشر السامع
 الذی یلحدون فیما یجی و هذا لسان عربی میباید و بانز
 میفرماید میگویند یا ایها الذی نزل علیک الذکر انک
 انک لجنون لو اننا باللائمة ان کنتم من الصادقین
 و بانز خبر میدهد و یقولون انما نزلنا کوا الذین السامع

مجنون و سار به داید و اذاعلم آبا نسا شینا انخذها فمزدا
والله انکم لدرهم عذاب و ما یوم و دوسو و ان یکاد میفرماید
وان یکاد کذبت کفریا این افشونک بابعدا و هم لما سمعوا ان یکاد
و بشارت انهم لمجنون و ما حوا الا ذکر للعالمین جاء بهم
و بل لکل اقات انهم لسمع ايات الله ثلثی عشر ثم یفسر
کات لم یسمیعوا بشاره بعذاب الهم و هم چنین میفرماید ام یقولون
افتری علی الله قل نالوا بعشر سور فقله مفریات و ادعوا من
استطعنتم من دون الله ان کنتم صادقی و کذا و میگویند
ان کان صلا حوا حق من عندک فانزل علینا حجاره من السماء
خیاب غیب است مخصوص حضرت با وی ایندازد و فرات
خبر داده و کز بند ایندازد کافر خوانند و در همه جا و عدو
نار فرمود با نرحم انما ان بعینه میگویند عباس علی خاند میگوید
بسی اینهمه مجزه که ذکر میگویند از کجاست جناب آخوند
میگویند آنچه را که در قرآن خبر میدهد از مجز چیزی نیست
بلکه آنچه مجزه خواستند و میفرماید می بشارت مثل شما
چنانچه در حدیثات و بعضی خبر هست و قالو لکن قوم من لا یحیی
نفر لما من الارض یبصرها و یکون له بیت من رزق
او یکون له حشره ان یقبل و عین نفیر الانوار و الا ان نفیر

ادعوا

او لست فی السماء کما نریتم علیها کسفا او قال بالانوار و الملائک
نبیلا او ثریف فی السماء و لکن قوم من لم یبصروا حق نبی
کذا یا نفیر فی بیان و بک کنت الا بشار و سولا و ما
دع الناس ان یؤمنوا انما جاءهم الودی الا ان قالوا بعث
الله نبیا و سولا یا نر و بک جای که کذا و مجزه خواستند
میفرماید قل لا املات لکن فی نفسی نفا و لا فی الا و انشاء الله
و لو کنت اعلم الغیب لا سکرت فی ما یبصر و ما یسفی السوء
ان اما لا تدبر و بشار لقوم یؤمنون و هم چنین میفرماید
مجز و میفرماید قل لا اقول لکم عندی خزائنه الله و لا اعلم
الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان ابع الا ما یوحی الی
صل یسئو الا یحیی البصر فلا تفکروا و جای میگویند ان
قول کما نر میفرماید و افسحوا بالانوار جبهه اجماعهم لای
جانبهم ایند بشارت بر ما قل انما الا یات عند الله و ما
بشارکم انما انما جانت لایؤمنون و در جای دیگر میفرماید
و قالوا لولا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله فاد و علی
ان یبذل آیه و لکن اکثرهم لا یعلمون و با نر ان قول کفار
میفرماید و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه
ربه قل ان الله یبذل من یشاء و ینزل من اناب با دیگر

[illegible]

و شصت هزار بیت در استنباط نجاست تصنیف کرده اند
و چندین کتب بزرگ شکیات نماز و قرائت را از جمله دایره
نماز قرار داده اند بجز آنکه خانی پیر از نادانان است
تقلید افراد را بکنند و الا درین یکی و کتاب یکی از پیروان
مختلف چیست و انگهی اگر نجسیتی در دین حرام و تقلید
بنام شیخ باشد پس شیخ اقلی می باشد نزد قادر متعال
و غنی بلا نزاع نیستند بجز آنکه مجوسی خواهند گفت
فرمود و دستورهای ما که از انبیا تقلید میکنیم میگویند
بجز دین حضرت زردشت تمام ادیان باطل و از اهل
نار محسوب و پیروی میکنند که کاهن و ملاهای ما
چیز قابل برای نیستند که تمام ملل گمراه و از اهل سقر
مگر ملل حضرت منوچهر و بانیهای بعد هم هزار نسبت
میدهند چنانچه کتاب تصنیف کرده بدین اقا یعنی
دست قوی بزبان عربی و در آن کتاب هزار گونه نسبت
و مخراف و در حق حضرت مسیح نوشته اند و در کتاب
و سایر کتب هم گونه نسبت به حضرت ختمی مآب داده
اند و ملک تعالی میگویند خلیفه و کشتی هدایت
حق باب میکنند بجز دین حضرت عیسی جمیع ملل و

از ادیان باطل و از ادیان حق محسوب و در حق حضرت
ختمی مآب و دین او که نبوت بعد است هزار گونه نسبت
میدهند چنانچه کتاب میزان الحق که است حال اگر
تقلید و قول علمای ظاهره و در دست باشند جمیع ملل حق
و ناجیب راست است تقلید باید کرد اما در فرع نه
اسرار آن هم عوام نه خواص تقلید را نعم فرموده اند
از قبل که چنانچه از علمای تقلید باید کرد نه هر کس
در ذریع یا بیشتر جلوات بسیر پیچید و بر منبر شده آنچه را
که خود شنیده یکی را عامل نیست بخلاف بگویند چنانچه میفرمایند
اما فان فی العلماء ما نزال ندب و حافظا لنفسه
و ما فی الاصل و مطیعان امری لاه فال عوام ان تقلدوا
بلکه اینها صائم هستند و با دست ظن صرف و حافظ
هستند مالشانرا یعنی مال مردم را که مال خود میدانند
و مطیع هستند شعری را و مخالف هستند امر مولای را
صد هزار گونه جعل و تقلید بجز خود و مال مردم
نمکنند و اسمش را خدیجه و جعله شرعی میگویند و ثواب
نائب السائغین میگویند حاجی الاعلی اکبر نیز در باب است
مربایان بگفته مال بر و بد چنانچه آخوند میرزا و اوطا

نزد اجنبان نرسد صرف شده بعد از ظهر نماز کرده و پیش
 میآوردند بعد از آن چای فراوان آمده و میگوید آقای نایب
 السلطنه اقامه کرده ابو الفضل را میخوانند جناب اقامه
 ابو الفضل برخواستند میروند نواب نایب السلطنه
 میگویند بنشینید بعد میگویند میرزا ابو الفضل حاجی
 ملا علی اکبر حبیبی ملا حصار ضایع کرد و نواب معجزه معده
 اندیا را هم نزد جناب اقامه میرزا ابو الفضل میگویند
 در باب علامه خود نشان از بس جلد و تند و پر هیجانه
 و ال مردم خوردن کردند خدا انرا داد و سوا کرد ولی
 در باب معجزه اندیا استغفر الله هرگز جناب آخوند
 منظور نشان ایستاده بود که سباب قدوت از اندیا
 کرده باشند منظور ایستاده بود که معجزه را بپند و برهان
 قرار داده اند و الا الله قادر بر معجزه هستند نواب
 نایب السلطنه میگویند دلیل بر حقاقت ایشان
 چیست جناب اقامه میرزا ابو الفضل میگوید هیچ امارت
 و اخبار و ایات دلیل بر ظهور ایشان است اگر
 باورند و بدین بفرمایید چند نفر از علما حاضر شدند
 گفتگو نمایند نواب نایب السلطنه میگویند الحق علم

In
 1
 A

بیشتر از همه علامت ولی چیست که با بی و بیست و هفت نفر
 از معجزه این معجزه ایشان شده اند و شده اند
 میگویند معجزه تمام انبیا بل مضاعف از ایشان شده
 نواب نایب السلطنه میگوید از کدام باب او را میخوانند
 اعتقاد با ایشان دارند از باب حب این نسبت معجزه را
 با ایشان میدهند جناب اقامه میرزا ابو الفضل میگوید حضرت
 و از شما بفرمایید بر بنیم کدام معجزه پیغمبر را و مکران او
 قبول دادند بجز امات خود آن رسول با امات نبی تعالی
 چنانچه معجزه حضرت نزد ایشان را قبول نمودند و
 و معجزه حضرت موسی را قبول کردند و موسی را قبول کردند
 و از حضرت عیسی را قبول کردند و عیسی را قبول کردند و از
 حضرت خنثی و آب را جوی و پیوسته و پیوسته و پیوسته
 معلوم است کسی که خواب پیغمبر را قبول کند خبر با مشیت
 البشیر معجزه او را قبول نمی کند و نشانی حضرت
 والا اگر بنا باشد خبر بیست سال قبل شد نباشد
 خبر سه هزار سال یا ده هزار سال یا هزار سال
 سال بطریق اولی طرف اعتبار نیست نواب نایب السلطنه
 میگویند که هر چه در بار امام اقامه میرزا ابو الفضل

۹
 خاندان مهدی توفیق
 شد لا بدیع
 ستم

بر فرض سائر مهربانند بعد از نماز مغرب و عشاء خواب ناپید
السلطان جناب آخرند و جناب افاضل را
بعد از جلوس میگردد حال که فردا است مرا قبل خود
تان بکنید پس بپایند بطور دوستی و صدق و راستی
هر کسی از صاحب منصب و وزیر و امرا از این طایفه
هستند بنمایند بحق خدا و بحقیقت ناصرالدین شاه ابد
با انبیا اذیت و ضرری نخواهد رساند بلکه والله بزرگوار
آنها را خواهم آورد و منتهای کفتم اگر مغرب سلطان باشند
بر دستش کار دیگر که بفرماید باشد خواهم داد و بجز
این کار هم آنست که دولت از این طایفه خائف است
یکی هم بخواند مانند امیر طور روسی از رعیت خود
بخبر نباشد که غفلت از این است که نوع باعث قتل او
باشند و انگیزی ما که در صد قتل و کتلی این طایفه
نایسیم شما اجرا از شناساندن خود تان مضایفه
دارید جناب آخوند ایندایم که فردا میگردد حضرت
والا من عزیز کنم اولاً اینکه فرمودید که ما در صد قتل
و کتلی این طایفه نایسیم چنانکه سال است که دولت
و ملت در قیام کرده اند برین امورش کرده این نادان

روزی بر من است حال این نان پیشتر و شوکت شرفی
را شده حال هم عرض میکنم حال است که این نان بجای
پس پیشتر آنکه نکند کار و که مانند عبید الله زباده
اسم شما نایب است بر بدی بماند آن هم و فنی آن کار و
بر چنان تصور می کرد که این کار خوبی است چیزی
بفای علمای خود و خدمت بیکی نیست خود میدانست
و انگیزی این نادان که با چگونگی میتوان پندار کرد بر فرض
انچه در ظاهر این طایفه باشد قتل کرده و فرزندی
و کاشان و قم و اصفهان و حال اصفهان و عراق و حجاز
و شیراز و یزد و کرمان و تمام ولایات خراسان و زنجان و تبریز
درشت و دوازده دان و سایر شهرهای ایران را چه خواهد کرد
بر فرض حال که دولت را بر میان زده جمیع ایران را آنچه از این
طایفه باشد قتل کرده و عربستان و روم و اوپ و هند
و چایی را چه خواهد کرد بی جهت اسباب زحمت و مرا
خود نشوید این طایفه ابد خیال سلطنت و دپاست
ندارند که مانند نایب است با امیر طور آن نوع و نایب
نمایند اگر ما آنها منظور مان نسبت با علی حضرت پادشاهی
خدا بی نخواهد شد هر چه بود و چه جای از ما هستند

مودد حضرت این اسماء و صفات الهی هستند مثل رحیم
 و کریم و غفار و ستار و عزیز و وقاب و غفور و جبار
 خلق بر خود نشان میکنند و حال آنکه هیچ یک از این صفات
 این اسماء ندارند بخود بلکه هر یک از این جاده شریعت
 بیرون هستند و در حقیقت اینها را در و کریم کرم ندارد
 و ستار سر را خبر ندارد با وجود آن هیچ کسی حرف ندارد
 و لی چون اینها را بچشم خود در حقیقت ناظرند اسم ربی بیک
 الوهیت میدانند با آنکه بحسب ظاهر هم مرتب خلق بودند
 چنانچه چندین هزار نفس را چنانکه تصفیه و ترکیب و
 تربیت نمودند که جمیع این صفات الهی متصف شده دارای
 علم غیبی شدند از آنجمله ملائکه علی بار فرشتی بود که
 شریحی مجرب فرستاد فل هو الله نشانه بسبک آیات
 هفت هزار بیت در معنی الله الصمد مبرر مایه و چندین
 نفر از علمای معروف و مشهور را که اسماء بعضی پیش
 ذکر شد سالان از حشمت کشیده کتب علوم ظاهره کرده بودند
 که بعد ماهر یک در بلدی صاحب و پاست کلید شوند
 چنانکه نشان تربیت نمودند که از و پاست گذشتند بلکه از
 دال و جات و خیال دست کشیده و فی سبیل الله سر دارند

ماهر اگر امروزی شخصی ظاهر شود که در جمیع جهات متدبر
 و پخت باشد ولی بالفعل متصف بیک از صفات الهی باشد
 مثلا کریم باشد و فعلاً و عملاً صفات کریم را و ظاهر و بگو
 این کریم باید گفت که کذب چرا که کریم اسم صفات الهی
 را بخود نسبت میدهد پس کسی که در جمیع جهات متصف
 بصفات الهی و این تمام بنمای اله باشد اگر اسم یکی از صفات
 الله را بخود نسبت بدهد ادعای الوهیت کرده است
 با آنکه شمس را رب الاکباب می گویند عبد الله خان
 باشند مت باشی حضرت نایب السلطنه که والی دشت
 و ناز به یکی از فر و سال نو بطهران آمد و میگوید پس چرا
 حضرت خاتم النبیین خود را با این اسماء نامیدند
 جناب اقامه را ابو الفضل میگویند اسماء و تمام اینها
 اسماء صفات الهی بود گذشتند از این کسی که عبد حضرت
 خاتم الانبیا و بود تمام اسماء الله را بخود نسبت دادند
 چنانچه حضرت ولایت مآب و خطبه شریف مبرر
 انا احسان انا منان انا دانات انا رحیم انا غفار
 انا سامان انا خالق السموات و الارض پس باید گفت
 که حضرت امیر هم ادعای الوهیت کرده اند گذشتند از همه

جبریت اسم مبارک ابتدا علی محمد بود و بعد در علی محمد باندر
 رب یکی است بیک جبهه هم آن بود نواب نایب السلطنه
 بوزیر نظام و سایرین میگویند حقیقت کلمات اینها
 عجب جاذب است مردم حلقه دارند گوش بکلمات اینها
 میدهند و مرخواستند میگویند شما هم حال بروید جناب
 آخرند و جناب اقامه بر ابرو افضل میرود نزد سایر
 احباب بعد از ظهر هجری روز جناب ملا رضا
 محمد آبادی نیز در آن روز و نواب نایب السلطنه
 ایشانرا خواستند بعد از نشستن ایشان به همه اهل
 مجلس تعارف کرده بوزیر نظام میگویند می ظاهر
 کرد با خدمت شما رسید ام دیگر نمیدانم در کدام عالم بوده وزیر
 نظام میگوید خدا شکند در هیچ عالمی حشر من با تو باشد جناب
 ملا رضا میگویند شما مطهرین باشید در هیچ عالمی از محال با من
 حشر نمیشود شکی نیست که مشرف جنانهای شریف خداست
 بعد نواب نایب السلطنه می پرسند نوابی هستی دیگر در هسنم
 و پنهان هم نمیکند و منشای اداشان دارند که شما اینی و بشی
 سفید مرا بخورم فرزند کنی سالهای دوازده با این آرزو بسر بردم
 که بلکه اینان بیضا بلیت داد و در حضرت بر اجابت عظمی را

هم نواب نایب السلطنه می پرسند که از خوانین هر کسی را
 این طایفه میدانید بگوئید میگوید رضا خان پسر سلطان
 سابق قلعه ان این طایفه است دیگر کسی را نمی شناسم نواب
 نایب السلطنه میگویند این را بپرسید نایب السلطنه است و یک عمر سیم این
 لاکر اف خانه عامه آورده اند که اگر کسی بخواند بجای حرف
 بزنند از این سیم بد لاکر اف خانه عامه گفتند از آنجا زده شود
 ملا رضا را می برند بالا خانه همین آنکه میاد اگر نزد احباب
 ایشان نمی نمایند که بتوان کند یک ساعت از شب و نواب
 نایب السلطنه جنابان آخرند و اقامه بر ابرو افضل و ملا رضا
 خلی سید بعد از آن از آن جلوس بجانب ملا رضا میگویند نوری
 آیات بجزان ابتدا هم آیات را برداشته بودند بجز این ابتدا
 میگویند نمی اندون قدی که میخوانند نواب نایب السلطنه بجانب
 آخری میگویند این را تا کنید و در بیان و این مرجهست جواب
 میدهند چون که ابتدا امر را از دعای حطائیت میفرمایند
 و البته حق خانی را در دست داد و مهمل آن دارد که همه خلایق
 بدیده او که اصل جنت است دارد میشوند چنانچه این سیم بعد
 که بایضا بلیت را در و در حضرت بر اجابت عظمی را

باز دست از حدایت خلق بسوی خود نشاء بر نمیداشتن
و موجب تبلیغ اسباب نشتر و فرقی خلق است بسوی خدا
چونکه تکلفاتی در تبلیغ معنای فرموده اند بجز نامی که افلاک
شنی تبلیغ بایست نفس خود را تبلیغ نموده نرکبه و نقصیه
نراید و بعد به تبلیغ امر الله مشغول شود و جمعی حکم است
این میشود که خلق خود را بصفات الله متصف نموده فرشتا
عالیه ان برای خود حاصل نمایند تا آنکه بتوانند تبلیغ نمایند
نواب نایب السلطنه می پرسد که اینها حال چه مقامی با ادعا
میکنند جناب ملا و ضای گوید این ایام بوم الله است و اینطور
نظیر و الله جناب آخوند میگوید حضرت والا چنانچه در هر
هائی صوفی دارد این هم صوفی این طایفه است و غلو کرده
اما بنده عرض کنم چنانچه از پیش خبر داده اند که بعد از ان
ظهور حضرت قائم و جعت حسینی خواهد شد حال ظهور
حسینی است نواب نایب السلطنه میگویند چگونه ایشان
این ادعا میکنند و حال آنکه میان ایشان و حضرت حسینی
هزار و دویست سال فاصله میباشد و پدر و مادر حضرت
حسین دیگر و پدر و مادر ایشان دیگر است جناب آخوند
میگویند چگونه حضرت رسول مفرموده منم موسی و حال آنکه

Phull
in st
Baba
Haji
in the

باز حضرت و حضرت موسی و هزار کسری فاصله بود و ایشان
ایشان و حضرت موسی بنی اسرائیل و چگونه مفرموده منم موسی
و حال آنکه ششصد سال کسری میان فاصله بود و ایشان
از عبد الله و امند و حضرت عیسی از روح القدس و مریم
مفرموده منم آدم منم نوح منم ابراهیم و حال آنکه پدر و مادر
ایشان معلوم و تا چهل سال هم در میان خلق بودند و هرگز
اینگونه ادعا هم نفرمودند پس منظور شما عمل و زمان و جسد
نبوده حقیقت اینها بوده و آن حقیقت قدرت و قوت باطن
و احاطه و جمیع علوم اولی و آخری و آنچه در سمیات
و ارضیه است و برهانی که تمام خلق ایشان بمنزل میزنند
بلند و آن آیات و معجزات و خطب است چنانچه تمام اینها
از حضرت ختمی مآب ظاهر شد اما در این قدر که گفتیم علم
نکونند چرا حضرت ساعت ساز می با آهوی کوی باغی و غیره
و غیره نمی دانست اینها علوم ظاهر است و کار خلاق ایشان
که بر روح ایمانی ایشان از زندگی ابدی و حیات سرمدی
عطا کرده اند و بظاهر هم آنچه صنایع از خلاق سرزند باینها
وایع است باینکه علم مدد نیست و او امر و توانی و توانی
و انشاء نیست بایشان امر نیست تا جان و مال و ناموس هم

از حد بکر حفظ شد در امان باشند چنانچه کسی که اول حفظ
 دنیا طبعش را شناخته مردم آموخت تمام کشفیهای ثباتی
 و جنگی از ثبوت او و پدید آورنده امرها و غیره است و کسی
 که اول آتش از سبک بیرون آورده بخلاف جمیع این فواید
 ناریه و قوه برقیه اثر نیای طبع او است و ظاهر کننده آهوه
 از سبک جمیع اسلحه جنگ و آنچه از آهوه ساخته میشود
 راجع باوست که اگر فکر مر حسب ظاهر از ساختن یک بیل
 غیر داشته باشد پس چون ابتدا خلق را از حیث ثبات
 و وحشیگری بیرون آورده فرقی داده انسانیت و مدنی
 با بسا آموختند آنچه از مدنیست و انسانیت است بکنند
 از نیای طبع ابتدا است و این معلوم است که اگر مدنیست
 که فرصت تفکر در صنایع میکنند چنانچه اهل ایران چون
 صنوبر مدنیست نام پیدا نکرده اند فرصت و تفکر هیچ کس
 صنایع نداشته که ثبات و ظلم دهد بکسانی اما منظور علم است
 انبیا که غرض شد علم الهی است که خلق را تزیین و تصفیه نمود
 بصفات الله متصف نمایند و دنیا و عقبی آسوده
 باشند بلکه منظور امر او سال و سال و انزال کتاب است
 چنانچه در سوره جمعه مقرر باشد هو الذی بعث فی الا

سر لا فوهم بنوا علیهم آباء و بر کبهم و بعلیهم الکتاب و الکلام
 ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین باری در باب حفظ دنیا
 نیای غریب کتب اگر امر و ز حضرت و الا اینها علی ملاحظه بفرمایند
 و حفظ آن کل که عطر باشد بشامه بسیارند و بعد از ده باب
 سال دیگر همان کل را با همان عطر و طراوت ملاحظه بفرمایند
 خواهند فرمود که این همان کل پیشین است و حال آنکه آن دو
 بار است این در طهران آن شجر شرفی و دیگر و این نوع دیگر
 آن گلشن دیگر و زمانش دیگر ولی چون منظور حضرت و الا
 حفظ کلی بوده نه زمان و محل و شجر نسبت آن کل پیشین
 با این داده و اگر ناظر بحمل و شجر و زمان باشد البتة قبول
 نمی آید فرمود که این همان است با آنکه منظور از کل حفظ
 او نیست نه شجر و محل و زمان دیگر اگر شما از چراغ حقیقت
 بخوانید که روشنی او باشند خواه لاله خواه چراغ کار و خوا
 چراغ براف باشند خواهند فرمود چراغ است و ما را از ظلمت
 هدایت میکند ولی اگر ناظر بحسب و محل و زمان باشد بکی
 که فرمودند چراغ است سایر را نمی آید فرمود چراغ است آنچه
 او فرماید کند منظور از چراغ روشنی است که باعث هدایت
 شود و معنی ما را شما خواهند فرمود خیر کتب و بکتاب اولال

و نیز کار شخصی او در عمارت و نور و میدان هستی چنانچه اگر کسی
اعلی حضرت مشاهده نماید در عمارت دولتی بالباسی سعی سلطنت
دیده باشند و ناظر به ملبوس و عمارت باشند البته اگر اعلی حضرت
سلطان را در خیابان یا محل دیگر ملاحظه کند بالباس معمولی
خلقی قبول نخواهد کرد که این سلطان است کواپنکه خود حضرت سلطان
بفرمایند که من همان سلطانم خواهد گفت سلطان جنت مرصع
دارد با کمر شمشیر جواهر و مملکتش عمارت دولت است نوچگونگی
سلطانی و حال آنکه هیچیک از آنها از جعفر و کمر یا ثوب نیست
و در خیابان هم ساکنی آنچه بفرمایند هر چه منظور از
است بامی هست قدرت و هیبت سلطنت و امانی و علوم
او را می عالم میگوید همه قدرت و علوم تو باطل است زیرا که نه
ملبسی بالباس سلطنتی و نه مسکون در مکان سلطنت
و اما اگر ناظر بخود حضرت سلطان باشند و در لباس
و صریحاً که سلطان را ملاحظه کند بدون آنکه خود حضرت
بفرمایند خواهد شناخت اینست که مولوی بفرمایند
دیده خواهم که باشد شده شناسی نا شناسد شاه را و در
لباسی بنام جانی اگر ناظر بنور شمس یا شمس قبل
و بعد یک است اما اگر ناظر بر نور و فضل باشد البته شمس

نبی و حال و بعد از نسبت بنام نورانیت بالکمال اجساد همه دنیا
هم یکی است چنانکه تمام از همین عناصر و بعد است اینست
که همه نسبت هم را بنویسد بیکر داده اند که نشسته از اینها فروغ
آن فرمایند حضرت رسول را که بفرمایند منم آدم منم موسی
و عیسی یا و یلی بفرمایند اینها را هم که بفرمایند منم حضرت
حسین نا و یلی بفرمایند و حال آنکه عرضی نشد منظور و
جنت بود نه جسد و محل نواب نایب السلطنه میگوید
شما سالها نشسته اید بچند هر سؤالی جوابی حاضر
نموده اید که هر کسی جواب شود یا ابراز کند تو را جواب
بد میدهد جناب آخوند میگوید ما فکر نکرده ایم از قبل
تمام و اینها و الیا فرموده اند که در این ظاهر و حجاب خانی
نشود و جهت تمام باشند نواب نایب السلطنه میگوید
جناب آخوند با جناب اقامه برز ابوالفضل بروند منزل
خود شان و جناب ملا رضا بروند منزل خودشان اینها
و نه تمام خود را می بینند صبح از نماز و چای فارغ
شده نواب نایب السلطنه جناب آخوند و اقامه برز ابوالفضل
و ملا رضا را خواستند بعد از آن که جای میگوید ملا و
آن شخصی را که شما قائم میدانید همان احکام فرما فرمود

مجلس
صالح
صالح
صالح

با حکام جدیدی جناب ملا رضا میگوید هم حضرت رب آثار
دارای ولایت مطلقه بودند و هم جمال قدم جلالت شان
و البته صاحب قانون جدید باید باشند چنانچه ایشان
او امر و نواهی جدید فرموده اند بعد نواب نائب السلطنه
از جناب ملا رضا از نماز و روزه و غسل و غیره آنچه می
پرسند بدون ستر میگوید بعد از همه سوالات میگوید
جناب میرزا ابوالفضل مکرر حضرت رسول فرمود اما احاطم
النبی و در جای دیگر میفرماید حلالا حلالا الی یوم
القیامة و حراما حرام الی یوم القیامة جناب میرزا ابوالفضل
میگوید اولاً مفسر این حدیث حلال و حرام آن حدیث است
که خود حضرت رسول میفرماید و آن اینست که اما ظام الفاء
فامه القیامة و فی قیامت مظلوم شد بغیر آن حدیث
میر می است اما و ظام النبیین چنانچه اولیست که آدم
باشد در حق حضرت رسول صحیح است آخرت هم صحیح است
چنانچه میفرماید کنت نبیا و الانم بالی و الطیبت
و عرض شد که میفرماید منم آدم البشیر کسی که میفرماید منم
ادم اگر هم میفرماید منم حاتم صحیح است یعنی حیوان حقیقت
اولیست که آدم باشد منم بودم و همان حقیقت آخرت که ظام با

Arks
مجلس
صالح

در خواهم برد اینست که حضرت ولایت مآب در زیارت
حضرت ختمی مآب میفرماید الحائز لا سیف و الفایح لا استقبل
مستجابی که معلوم پس مستجابی هم باید باشد نواب نائب
السلطنه میگوید اگر حال با نحو این صحیح باشد بکنیم که طرفین از هم
و طبعی با ششم چه باید کرد جناب اخوند و اما میرزا ابوالفضل
میگویند ما که ابد خیالی در حق و دولت نداریم اما با وجود این
هر نوع باعث اظهار شکر شما میشود بفرمائید و احاطم نواب
السلطنه میگوید اگر او ایفا سید مودعی شریف بیاورند
و در سید مجلس ملاقات شده نوشند طرفین بهم بسیار هم
که باعث اظهار شکر طرفین شود بسیار خوب است جناب
اخوند میگویند اما شریف برده اند اگر بودند خوب بود جناب
ملا رضا میگوید هنوز شریف نبرده اند و در شب قبل هم نماز
داماد من و همزمان بودند و بگویند که شریف
نیاورده اند و البته اگر هم کسی خدمت ایشان عرض کند
بدون مضایقه شریف خواهند آورد و آنچه را هم ایشان
بفرمایند کسی که بفرماید منم آدم البشیر کسی که بفرماید منم
ادم اگر هم بفرماید منم حاتم صحیح است یعنی حیوان حقیقت
اولیست که آدم باشد منم بودم و همان حقیقت آخرت که ظام با

اگر تشریف داشته باشند بیایند کویا بیشتر باشد خواب
نایب السلطنه میگوید اگر تشریف بیاورند و یک مجلس هم
با خود اعلی حضرت سلطان ملاذات کنند البته بهتر است
حال شما هم بروید بالاخانه نرید اما ملا رضا با هم شرب میکنند
و همه هم بروم خدمت شاه حضرت میروند بالاخانه بلکه کاف
خانه فها را و داده بعد از آن ملا رضا میگوید حضرت
از من دل نداشت نشوید هر کسی تکلیف خود را بشمارید
من آنچه میگویم در خلی شما ندارد شما تکلیف دیگر و من
تکلیف دیگر دارم قدری تشریف بیاورید بکر صحبت کرده بعد از
نهار و جای و نماز مغرب و عشاء یک ساعت از شب
و قدر خواب نایب السلطنه هر سه را خواسته قدری ملاذات
آیات نموده از جناب آقا اسم الله و قدری صحبت بسیار ^{میشود}
ساعت پنج از شب و قدر میگوید ام شب بروید بالاخانه
از روی دقت با هم شرب کنید ایشان آمده با هم شرب
میکند جناب ملا رضا میگوید آقا حکما باید بیایند و الا
صدقه بسیار با حجاب داد خواهد آمد جناب آقا میرزا
ابوالفضل هم میگوید اگر چه عهد این را با اعتبار نشاید و طرف
الظہیان نیست ولی در هر چه تشریف بیاورند بیشتر است

چون از آنکه ایشان را خوانند در رست نموده اگر تشریف بیاورند
احتمال صدقه هست صبح زود خواب نایب السلطنه هر
سه را خواسته می پرسند چه شد بیایند خوب است
بیایند ایشان میگویند بیایند بیشتر است میگوید پس
ملا رضا شما بروید ایشان را بیاورید او میگوید حاجت کسی
بحرف می اعترافی ندارد میگوید آقا میرزا ابوالفضل
شما بروید ایشان هم میگویند ما و می نیست اگر تشریف
بیاورند بحرف جناب آخوند خواهند آمد و پس ایشان
میگویند شما بروید جناب آخوند میگویند می میرود
ولی ^{بیشتر} هم فو که ایشان را بیاورم بلکه تشریف بیاورم
بیایند می قدرت حکم با ایشان ندارم خواب نایب السلطنه
میگوید می شما را اطمینان میدهم شما هم ایشان را مطمئن
نمایید بحق کلام الله و بحق خدا و حضرت رسول که ابد
کسی کار با ایشان ندارد و متعزفی ایشان نمی باشد
منظور ملاذات و اطمینان طریقی است جناب آخوند میگوید
بنویسید بدید ایشان نوشته میدهند جناب آخوند
میگوید می هر چند میگوید خط می است و هر چند خط
ایشان میگوید بگوید آنکه می میرود این می میرد

رسول را آورده بدست شما میبرد هم اگر صد مرتبه با او شود
 می فرستد و خلق مؤمنان نباشند بکرم با پیوسته
 پس پادشاه مطهری شدیم نواب نایب السلطنه خندید
 مهر کرده میدهند و بعد میگوید شما از ما اطمینان پیدا کرده
 ما از شما از شما اطمینان حاصل کنیم جناب آخوند میگوید
 بند که وفای ندادم شما میفرمائید می بروم حال که مطهری
 نایبید می هم از شما میگویم که ای کاش از کردن می برد
 شود بعد نواب نایب السلطنه با عباس خان و گفت
 و گفت فرست که اصلاً از اهل نمرود و چهار سال است
 رئیس اداره نظیر و پویشی و ملاقات طهران است
 بزبان فرانسوی و باب و فی جناب آخوند میگوید
 این که مصاحبت و در فیقی شما نمیدانند جناب آخوند میگوید
 چه که وفای بعد از ایمان است و اینها و قاراد و خود
 نمی دانند و اینها و مثل خود کرات میکنند ادا اگر بند بروم
 میایم نواب نایب السلطنه میگوید الحکم لله میبرد ایشان
 میایند خانه و کاغذی بنویسد یک از اناست خدمت انا
 اسم الله میهدی طرف کرده تفصیل را تمام و معروف میگرد
 خود عشر را میروند نزد نایب السلطنه ایشان خدمت

شاه بفرموده اندی پنجم میفرستد میگوید با ششده نامه میایم یک
 ساعت از شب گذشتند میایند و بجزاب سوال مشغول شد
 میگوید حاج ملا علی کبر آفرین فرجبا تم آفرین تم فرجبا و بعد
 از آن از آقا جویا میفرستد میگوید و فقه خدمت ایشان
 عرض کرده ایم اما از خود جواب نداد که معلوم شد و فقه اند
 پاد و اینجا شریف دادند نواب نایب السلطنه میگوید شریف
 میرسد ولی عصر و عصر را اینجا میایند جناب آخوند میگوید
 او طاف احباب فدوی با آنجا صحبت داشته میرسد منزل
 صبح و فقه دیگر عرض میکنند خدمت انا ایشان جواب میفرستد
 که امشب در خانه شما ملاقات شده فراوی و او خوب شد
 از انطرف جناب شیخ ابوالکاسم عطار که ای و اهل جناب
 مشکب می فلم و با دخی افد می برده و تازه مرخصت کرده
 میرود و دوازده فرقی که برای خود بران با فرشته ایشان را
 و پویش میاوردند نزد نواب نایب السلطنه میفرستد شیخ ابوالکاسم
 قوی میگوید منم میگوید بجا و فقه برده میگوید فریاد
 و فقه بروم می پرسد چه دیدی میگوید آنچه مینا داشتم
 خواستم دادم می پرسد ایشان دلیل بر حقانیت خود
 چه دادند میگوید دلیل آفتاب ضیاء او است خندید

میگویند این را هم میرید نزد و فدا پیش و بآن عصر جناب آخوند
 میروند نزد نایب السلطنه پیغام می فرستند که امروز کار دارم
 ملاقات نمیکنم نیست ان شاء الله فردا عصر جناب آخوند میروند
 نزد احباب فدوی صحبت کرده آنرا احوالات شان جواب باشند
 مراجعت میکنند بآنرا یک ساعت آنرا شب و فدا جناب اسم الله
 فدوی تشریف میآورند و آنرا احوالات که احوال حاضر میباشند
 مطلع میشوند و میفرمایند حاضر میمانم و آمدن و بچون میگوید کار دارم
 بلکه روزه است سرایان نایب السلطنه گفت و شنود
 میکنند جناب آخوند عرض میکنند قول و نوشته اینها طرف
 اعتماد نیست آقا میفرمایند خود میدانم اما میروم جناب آخوند
 عرض میکنند پس بهتر اینگونه شود و کنیم مباد خدای نکرده وحی
 دارد شده اسباب حرف بگویم میپوشد آقا میفرمایند
 بشما چه دخل دارد میخورد و کمال رضایت میزنم و اینکه
 اجماع احباب بگویم نشود آنرا حکمت خارج است جناب آخوند
 میگویند پس میخوردیم با احباب یکی یکی شود کرده عرض میکنم
 و فرموده با احباب شود کرده بعضی امضا کردند و بعضی گفتند
 غفل ما حاضر است جناب آخوند تفصیل خدمت اقا عرض
 کردند ایشان فرمودند شوالهم صحبت دو رفتی است

بعد از آن

بعد از ظهر همین روز فراموشی آمدن آقا سید اسد الله فی با آن مکان
 روسی و زمینی میرود فدا میروند نزد نایب السلطنه میرسد
 نواز این طایفه دعوتی میگویند میروند در پیشی هستیم سباحت
 و با هم کرده و مذهب راه دارم میگویند با این طایفه هم راه دارم
 میگویند دارم میگویند اگر نیستی بی بگو میگویند میروند این طایفه
 بدی ندیده ام بلکه در این تمام طرف هستند و کلمات اینها
 هم بسیار شنیده ام بسیار و حجت و جاذب و دوست و فصیح است
 لذا چگونه بد بگویم و حال آنکه از حضرت و سواد هم بجز میگویند
 کلمات چیز دیگر و دوست نیست و اگر دایم معجزه است از این
 حضرت هم دایم بپیشمارد و باب معجزه شنیده ام نایب
 السلطنه میگویند حالا ای واهم میرید نزد سایرین عصر جناب
 آخوند میروند نزد نایب نایب السلطنه ایشان آمده فدوی
 صحبت میدادند بعد از جناب آخوند میگویند این فرمایشات
 شما با کرفتمی امروز آقا سید اسد الله فدا فدا دارد با اینکه
 از ما نیست نایب نایب السلطنه میگویند فراموشی آمدن و اطلاع
 می فطرتی کرده اند ولی چون چهار او را آورند بهتر این
 بود که نا آمدن آقا و هر شخصی سایرین او هم باشد حال بگویند
 جناب آقا چه شده اند جناب آخوند میگویند فراموشی که شما

دو ساعت گذشت شریف خواندند او دو و بعد آمدند نزد شما
 اجاب احوال پرستی کرده مهر و نذر خانه فرماشت که شب بیستم شهر
 ربیع الثانی بود و ساعت گذشت جناب آقا اشم هم و جناب
 اخوند میبایست منزل نواب نایب السلطنه و دو اوطاف خلوتی
 که نواب نایب السلطنه معرفی کرده بود نشستند فردی صحبت
 میکردند که نواب نایب السلطنه با عباس آقا خان و عبد الله خان
 آمدند در کمال احترام با آقا نواب مغزا الله نشستند و آن دو نفر
 که عباس آقا خان و عبد الله خان باشند اینستاده با آقا میگویند
 نرسیدند اینجا شریف آوردند ایشان میفرمایند جناب الاصل
 عالم و فی سبیل الله شرفیاب شدم نابر شما معلوم شود
 که ما خیال فساد و فتراع نمادیم نواب نایب السلطنه شریف
 و نمجید زبادی کرده و یکرید الحق و قای شماها و عهد و جبریت
 و قول شما تمام دو شده و صحیح و بیجا است و بعد بنای صحبت را
 گذارده از ارض اندیش و احوالات جمال قدم سوالات
 فرماد کرده جناب آقا هم میبایست صحبت و زمان و سؤال
 جواب میدادند با همناست حدیثی خوانند و میفرمود نواب
 نایب السلطنه و یکرید مگر شما با احادیث و افراد و اردی جناب
 آقا میفرمایند قرآن و احادیث شما را ما قبول داریم که حسب

انفرمایند حضرت رسول و ائمه اطهار و آیات قرآنی و حدیث
 این قدر و اعظم را کرده سر و جان فدا میکنیم اگر دوست تصور
 بفرمایند ما محامل و معامل فراتریم نه علمای طاعنه که اگر کسی
 از توحید و وحدانیت از ایشان سؤال نماید از جماع و غسل
 جنابتی دهند و اگر بپاوه از نبوت عامه و خاصه چیزی باشند
 از شکایات نماز و ایمان و مقایست بازن تافشی حدیث و آیتند
 و اگر طالبی طلب هدایت نماید دینی را بجهت و نبوت و انقیاد
 و دای علمان تطایب با بد قبول کند و اگر نفسی سؤال نماید
 که وصی هر مومنی شدن و مال هر ناجری را با اسم ثلاث
 و مال امام ضبط و زن غیر را بیکر خود یا غیر عقد بستن
 و مال مردم را حلال و خون شافرا مباح دانستن و دولت
 ظالم و امرا و وزرا را مفضل خواندن و در کدام کتاب است گویند
 جلال و بر عالم بحث نیست و اگر دو تانی سؤال نماید کافر
 و از اصل سفر است نواب نایب السلطنه میگویند امر و ن
 و قسم میدهند آقا سید صادق می پرسید با این طایفه بایست
 چه کرد بد گفتیم چند نفری گرفتارم گفت آنچه میکنید بکشید
 جناب آقا میفرمایند حضرت والا شما که بدتر از دور کسی
 این کاران بدستند سید بسی چه میگوید که بسی چه میگوید

اینها را قبول میفرمایند نواب نایب السلطنه میگویند مجبوریم
 از اول اینها را مستطاع کرده اند با آنکه دولت دشمنی از این
 ملاطفت از دکن ندادند الفصحه آتش با ناساعت پنج و هجده
 شام میخوردند بعد از شام نواب نایب السلطنه بعباسقلیان
 سر نایب میفرمایند حق دولت نانوئی کشیده جناب آقا و باقا
 ملا علی اکبر برده بمنزل برسان آقا میفرمایند امشب وقت
 گذشته چندی جا نچاییم نواب نایب السلطنه میگویند چون که
 تمام دوستان مضطربند بهتر اینست که شش و نیم برسد
 جناب آخوند میگویند پس خود بنده حامل فانوس میباشم
 جناب سر نایب زحمت نکشند نواب نایب السلطنه میگویند
 چون که فر اول دوده در وقت اسم شب بعد از ساعت سه
 مانع شوند و سر نایب اسم شب دادند بهتر اینست او با
 همراه کفشی جناب آقا و آخوند با عبد الله خان والی کار ده
 نواب نایب السلطنه با هم دو بد وقت کرده بعد از آن
 خواستی بر باد میگویند جناب آقا حال مرا نصفه بیا که بر آید
 پس بهتر آنکه چند مجلس ملاقات شده صحبت تمام شود
 جناب آقا میفرمایند حقیقت حاضر هم وقت معینی بفرمایند
 بجناب آخوند خبر بد میدهد با هم مشرف میشویم نواب نایب

468

السلطنه میگویند هر روز عصر جناب ایشان اینجا میایند
 و وقت فرستادند خبر خواهم از حال بفرمایند عباسقلیان
 نانو سر ایستاد سر نایب نانو سر میآورد نام و خان جناب آخوند
 آنجا جناب آقا و آخوند معذرت از یاد خواستند مراجعت
 میکنی فردا عصر جناب آخوند میروند در بختان نواب
 نایب السلطنه و او طاف اجباب و پنجم میفرستند نایب
 السلطنه میگویند ام شب فرصت ملاقات نیست جناب آخوند
 مراجعت کرده میروند خدمت آقا تفصیل را عرض کرد و میروند
 خانه مختصر را بر آورده در شب میروند در بختان و پنجم
 میروند بعضی روز با نواب نایب السلطنه ملاقات کرده میگویند
 فرصت نیست و بعضی روز با پنجم میروند جناب آخوند
 بعد از احوال پرسشی از اجباب مراجعت کرده میآیند و بعد
 از اجباب که خدمت ایشان و سبب اظهار فرج و شادی
 میگویند میفرمودند مطیع نباشید نوشید و قول و عهد
 اینها را اعتباری نیست چنانچه از اول آنچه کرده اند بخند
 و قسم بکنام الله کرده اند مگر حق و حق تفضلی بفرمایند این
 چنین روز و ملاقات حق و نام باشند از طرف هم نواب
 نایب السلطنه و وزیر میگویند خبر و شان میروند و از اجباب

جوابی احوال نشان شده میگویند دل نیک میباشد انسان الله
چپین دوسه دوزخه در کمان اطمینان خواصید رفت و در هر یک
از پسرهای احباب که بودند آنجا یکی که کاری بکنن مانع هزار
انعام میدهند عصر دوزخه ششم شهر ربيع الثاني که جناب آنحضرت
بقاعده عصر روضه میروند نواب نایب السلطنه میگویند امشب
جناب آقا شریف بیادوند ملاقات شود ایشان هم مریدیت
کرده با جناب آقا میروند و در بختان پیغام میفرستند که ملحق
نواب نایب السلطنه میفرستند که امشب با سفرای خاصه
شور و دایم شما شریف میرید بالاخانه ملاقات خانۀ نزد ملا
و آقا میرزا ابو الفضل هم بیاید نزد شما با هم صحبت بدارید
تا فردا ملاقات شود صبح هم پیغام میدهند که ام روز هم علی
پادشاهی شریف خرمای که میباشند وقت نذر هم میفرستند
بعد از دوزخه میاید بالاخانه و عند زنی پادشاهی خواسته میگویند
حاج ملا علی و آقا سید صادق اصرا و زنی پادشاهی دارند بهیمن
اینست که چندی را اینجا باشند ولی در همه جهه خاطر جمع
باشید جناب آقا میرزا باند اگر خاطر جمع نبودیم اینجا چه
کار داشتیم قلب ملا آسوده است بکشند شده بدیم و بکشند
نما کران با سوزی شریف چشم پی شیده و راضی بشماره اندر شده

10
kam
asle
to
km

ark
Hij
to
kha

باز کران می در دهان نیش بلای نیش بجا به خرباره و فنا شود
باز باشت و بخت - بختی به بخت نیم نه از و سالی میفرستند
و نه از و سالی میفرستند این سر و آت میفرستند شما ملحق میفرستند
دارند و شما اندر بد و در کفایت حال آنچه میفرستند ملاک میفرستند
میفرستند بکشند نواب نایب السلطنه میگویند میفرستند که گفتیم این
دولت خیال صد میفرستند نواب نایب این هم میفرستند ملاک
در مریدیت کرده میروند با نایب و بد و زنی نظام و غیر میگویند و الله
میفرستند میفرستند نواب نایب این با بخت نایب و نیش نایب ام کران
بخت نایب این طایفه میفرستند و خردی نایب نایب و این با بخت
میرزا عبدالموئید صاحب خانۀ نصیر الدوله و آقا علی ابی حوض و
میفرستند میفرستند با آنرا بکشند میگویند چه کنیم که دولت
نایب میفرستند و الا نایب میفرستند که دولت کرده ام که نایب میفرستند
نکرده بخت نایب این بر کانه این طایفه با بخت نایب علی و بخت نایب
چند بد بخت آورده ام که اگر میفرستند بخت نایب و خیر کرده
این کار را بکشند میفرستند نایب میفرستند نایب و بخت نایب
است و نایب و بخت نایب است است این با بخت نایب جبریت
خلایف نایب نایب آنرا میفرستند و نایب نایب کرده
میروند و نایب میفرستند میفرستند نایب نایب نایب نایب نایب

ابو الحسن خان ابایی که بک از پیش خود نشان مخصوص
آورده و بگوید شویم از این طایفه بایر و مستی میگرد
موی بایی نمیشناسم و اختلاص هم ندارم و بگوید که خندان بیاورید بعد
که بلای عهد برآورد او آمده و بگوید این کتیب و بگوید میرزا ابراهیم
که از منزل شما خبری نداشت بیاورید او و بگوید ابداً من از این دست
خبر ندارم نواب السلطنه و بگوید میرزا ابو الفضل و ملا
بیاورید آورده از میرزا ابو الفضل میسر شد این را میباشناسید
و بگوید نمی شناسم از جناب ملا رضا می پرسد و بگوید این را نمی شناسم
عزیز کردم رضا فانی خان را می شناسم نواب السلطنه و بگوید حال
شویم برو پیش حضرت تا بعد تحقیق شود میرزا ابراهیم را داری
برند ثوی او طایف فرزند سایر برده و دو دو در بعد جناب آقا از پیش
بالا خانه بشو شست به نسب پسر مشهوری و حسبی و فرزند بی که بی و
بد رفت پسران و زمره جا بر برده بود عمر پخته شدت آقا غرضی الله
الاکبر عرفی کرده فرستادند فرزند حاج محمد حیم نار دانه دارند شب
چون از هم حاج سلطان فرزند میرزای حسام السلطنه و حاج فرید
میرزای معتمد که در پسرهای مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه
است تا بی نشاد که ملا حسام السلطنه و مال همین کاهران میرزای
نایب السلطنه و حاضر است و خان میرزا نایب السلطنه و مال

حسام السلطنه و باین حدت نواب نایب السلطنه و
میرزا ابی و بگوید حاجت من را خدای تعالی بدو دلالت کرده ام که نابا
عید یک تکرار و چهل سال است دولت زحمت میگذشت که
بکدری بکنند که از دست این طایفه بایر آسوده باشند
نمکنی نشد حال بدون مشقت و میراث پدرهای
بسیار یکی از بزرگان این طایفه را بدست آورده نگاه داشته
ایچند نفر دیگر که نا این آورده است دولت حسنت ابداً دل
تخت ندارند حال میل دارند قدوی با آنها صحبت بداریم
گویند بسیار میل داریم میروند ثوی نالار و جناب آقا میرزا
ابو الفضل را با جناب ملا رضا و آقا شیخ ابوالقاسم خواستند
بعد از چلو سو و قدوی صحبت مقرر شد نواب معتمد الدوله
و بگوید چگونه و بکنام و برهان ایشان را شواهد داشته
و در کمال میلند و حال آنکه ایشان شرب کرده اند جناب
میرزا ابو الفضل و بگوید که ما این قول را قبول نداریم
و این گویند نه نیست ها بکنم اینها زده اند چنانچه در نظر آن
و بفرماید ما با این هم و رسول الا کافی به پسران
و بر فرخی هم چنانچه باشند حضرت موسی قتل کرد و حضرت
عبدی شرب کرده در مجلس و همانی آب را شرب ساخت

وحضرت رسول صرفت فرموده اصحاب را فرموده تا فلان مأذنه
 میفرموده اگر نباشد شراب منظور نگردد نشود قائل و سائر
 و خوردن شراب و سوار و بطریق اولی نباید نبی بشود
 و اگر منظور دلیل و بجهانت مجر و برهان تمام ادبیا
 و دانشا اما اگر با و ندارد میفرماید چند نفر از علما
 حاضر شدند گفتگو نماییم تا بر شما ثابت نمایم و بدانند که اگر
 منظور علوم قاطعه است می بر جمیع علما اعلم قوایب نایب
 السلطنه میگویند الحق چنانچه است امر و نه اقامه زیرا ابوال
 فضل ثانی ندارد و اگر کسی منشی بسبب این خبر نیست قوایب
 معنی الدوله می پرسد فرمود که منشی بوده این قوایب
 نایب السلطنه میگوید نزد ما یکی صاحب میگوید این کاغذ
 مقامی که صاحب با امر و وزیر و فی شش خط شما و انشاء
 شما است میگوید بلی میگویند چیست شما که این اعتقاد را
 دارید و الادوات منشی را مثل شما الان هم داشته حال
 بای منشی اول دولت باشد جناب اقامه زیرا ابوالفضل
 میگویند اعتقاد اختیار می نیست مطلبی از روی دلیل
 و برهان بر روی ثابت شدن و طالب میهم هم میگویند چگونگی
 کسی ببلات این را بر من ثابت نماید تا امرت بر کرم قوایب

خدا را

سلام الله علیه السلطنه میگوید چه میگویند چه چیزش
 بر شما ثابت شده هر چه شخصی را که شواهد بر سبب مکرر و بیشتر
 در شراب خورده جناب ملا رضا میگوید هر کسی بگوید
 ایشان شراب خورده اند ملعون و کافر است و آنکه کسی
 دیگر هم بر من میفرماید که گفت می در جواب منی گفتم نه افراد
 بشخص خودت میگویند شنیده است فاسق فاجر مسیوح شمشیر
 قوایب حسام است طاهر منیر شمس بر خورشید و می در و نه
 راه و غیر بر و میروند بدین قوایب نایب السلطنه را قوایب
 معنی الدوله و از هم میفرماید جناب اقامه زیرا ابوال
 فضل و جناب ملا رضا و اقامه زیرا ابوالفضل هم میروند من
 خرمه شانه فرط عکاسی آمده هر چه نیست بختیبر احباب را
 یکی یکی عکس بر ما و می و عصر قوایب نایب السلطنه میفرماید
 که در این احوالات حق دانرا بنی پسند که بای کسی چسباید
 نبود بر من خدمت شما اجتناب هم هر یک از احوالات خود
 مختصری نوشته ام میمنه فرموده و غیر استنظاف می این
 اداره نظری بر شما آمده که یکی یکی استنظاف نماید اول
 میروند از این از خدمت اقامه می پرسند اسم شما و محل
 شما و منصب شما چیست اقامه اسم محل و سایر اینها

و در باب مذنب میگویند هر چه فرموده جیم که فرموده
است در مذنب و مذنب است و مذنب است عمل میکنم و چون
از اول میل بسپاهت داشتند ام اغلب جادای عالم را
سپاهت کرده ام و بکافهم و فرخنده است ایشان هم و سپاهت
از احوالات ارضی مقصود آنچه را سؤال میکنند از روی
مصلحت جواب میدهند میگویند بد بگویند میگویند من
از مرحوم شیخ مرعشی و جناب حاج میرزا حسن شیرازی
استفتاء کرده ام فرموده اند در هر چه که لغی شما باشد
نهایت و هر چه که نقلید از ایشان میکنم بد نمیگویم
از جناب آخری و جناب آقا میرزا ابوالفضل بر سر
میگویند ما مجامعی هستیم و در هر جای که باشند استغفار
میکنیم بچند معنی تراحم و باطل ای مذنب بر ما معلوم
نهایت لذا بد نمیگویم از جناب ملا رضا جو یا میگویند
بعد از اسم و محل و احوال میگویند مذنب من به ای
و شن آت و عی و متول بظروب میدانم و اگر ای فعل
از شما صادر و شود من منتی ای و ضایع دارم بلکه
سأل از جناب کشیده و چشم و سفید کرده ام که شاید
و فرقی نمی فرم من شرم و حال اگر شما عامل ای عمل شود

Shay
+ 1
8
div
ref
Alb

بی سعادته و الا بشاید دارم این جانی بی برافا بد
نر بانی حضرت برافشته لب سالن اگر بر و درش جانی
نموده ام بهر چانی زمان که برافشته کنم فلان بعد آمد
اوقات احباب یکی یکی با استغاث کرده هر کدام آنچه
روزی اول گفتند بودند امر و زحم گفتند از آنچه میگویند
حسب فرمودنی حکایت مشرف شده بارض مقصود
و ظهور و حسینی را که بیاد میگرد بر سپیدند ثواب
دینی و ایشان هم ادعای ظهور و حسینی می کنند
حضرت حسینی نیز بر زمای زده آب بیرون آمد
ایشان هم چانی کاری کرده اند میگویند ایشان با کسی
تراج نداشتند که نیزه در دست داشتند با شنید و آب
هم آنچه افزاوان بود از آقا سپید اسد الله جی با
میگویند ایشان آنچه را اول گفتند بودند با من هم
میگویند از کلمات که صحبت میگویند میگویند شما
چیزی حفظ دارید میگویند چند لوح فارسی مال
کبرهای که مؤمنان با این ظهور شده با چند لوح مال
بوده اند که قصد بی با این ظهور کرده اند با چند لوح
در کبر حفظ دارم میگویند میگویند از بی و نه و کبر هم

69
Talker
Tavish
+ Horra
Law
reiter
To 20
page
at in
min
alt

مؤلف با ایشان شده اند میگوید از پیش مرد و نصاری
و کبر بسیار در بدن ام که قصد بدت کرده اند میگویند حال
لوحی بنفرت میگوید این لوح فارسی مال یک نفر کبر است
روشنی در نامه نام زنده باینده برده ای بنده کاه سزا
و از آنکه در این بیدار جانفرا از باران نیکسان بزدان
نارزه و خرم شود خود بشید بزرگی بر فی افکنده و بر
بخشش سایه کشیده با بهره کسی که خود دایم بهره
نساخت و دوست داد و این جامه بشناخت بکوی ای
مرد مان جراح بزدان روشنی است آنرا بیاد صای تاف
مانی خواصی منیاید و در سینه ایشان است به است
فی و الا پیش جان میر دارند اهر چنانکه در کشته است
ایستاده اند آید باشند و بروشنی نام بخداوند بکنا
خود را از نیر کینا آنرا نه نمایند دوست باو باشند
نه خود بیای بکوی کرا حاد بیک داشت کن مرقه داد
که دوست میاید اکنون آمده چرا افسرده ای این پاک
پوشیده بی برده آید چرا بزم کرده ای آغاز و انجام جنبش
از کرمی کشتار بر در کاره و آفرینش صو پدا شده
هر که این کرم بافت بکوی دوست شناخت و هر که

نهایت پیغمبر افسرده کن که هرگز بر فخر است امر و ن
مرد دانش کسی است که آفرینش او را از پیش باین
نداشت و کشتار او را از کردار و در فخر و سرده کسی
که از این باد جان بخش در این با مده در آتش
بیدار نشد و بیشتر مردی که کشته باینده را شناخت
و در زندان آن سر کرده بهمان ای بنده کاه هر که
از این چشم چشید بزم نه کی باینده رسید و هر که
منقش شد از مرد کاه شمرده شد یکی ای زشتکار
آن شمار از شنیدن او از بی نیاز و در منور او را
بکار وید تا از کرم کار بیاید و او مانندی آفتاب جو
تاب روشنی و بد بد راست یکی ای نامه نان کرم
ناکوان شمار از این کوشش نماید تا بکند و بشمار
آسبب فرساند اسم بزرگ خداوند که بزرگی ایشان
اوست دانند و دارند و سکویان این لوح هم مال
یکی از کبرهاست که قصد بدت کرده و ستم نام ستایش
بزدان پاک را سزا است که بخند و خود زنده و باین
بیوده صرا بودی از بود او بد بدار شده و هر فتنی
از هستی او نمودار کشیده ای و ستم انشا الله تعالی

روم مردم میدان با شنی تا آنرا ای نر منور ایندی افسر
که آنرا برافروزی و مردم کا نرا زنند و نر مردم کا نرا دانه
نمایا اگر بایه ناز که نر دانه بی برقی بکفتاب آید
و خود را درای کر دانه بی ای دستم امر و نر نمودار
کرم دانه را آفتاب کند و بر تو کجلی انوار اسم اعظم فطر
در پانیا بد بگو ای دستورات با اسم موع عز نر بد و نر
دگر نر شما دستورات ده بپایند اگر دستورات نر دانه
نمود بد او را پیشناختید ای دستم بگر کرم نر دانه
آشکار و آفتاب بخشش رحمان نمودار صاحب چشم
آنگه دند و صاحب کونک که شنید بگو ای کوربان
جوان پناه آمده و نر پناه ایست پناهی آگاه آمده
صدام جانبا نر است در این روز جان بخش کوشش
نمایند نادر و مفعی دفتر نگر کاران مذکور آید
جز حضرت رحمن احدی بر امر نر نشی کرا حقا و کنا
کاران قادر نبوده و نیست کسیکه هستی نپا ندر چکر
حسبی بخشند و صاحب خط چگونه از خطا در گذر
بگو ای دستورات محبوب عالمیان در نر ندان شما
بدر نر دانه پیشانی آنرا و پند برید و بلا پای بی با پانرا

از برای اخلاصی شما قبول نموده آنرا و فکر نر بد آنرا دشمن
دوست نر بکنید و بدوست کنا دل بندید بگو ای مرد
برضای دوست واضی شود چه که آنچه را او بر کرد است
پسندید بگو ای دستورات که در احدی امر و نر مقبول
مکو نفسی که از مردم مانده و آنچه نر دانه ایست که نشنید
و بسوی نر دانه فوج نر دانه امر و نر دانه است
که از خانی که نشنید اند و بخش پیر شده اند و از ظلمت
دوری جسته بر دانشانی نر دانه شده اند ای دستم
کنار پروردگار را نشنید و بر دانه برسان ای لیج
مال پاکیز از مصدق نر دانه ایست الا اهدک الی ابدی
المن من قد حضر کتابک لدی العجبه و وجدنا منه عرف
الحب و اللطاف لک انزل لک هذا الموج العظیم یبغی لک
بانه لشکر الذمه اسمعک من اللوداء و عرفات هذا
السبیل المستقیم فم علی نشیبت محمد و بک بالکرمه و البیاء
اندر بی بی همه اراده بسطاطت من شده و الله له و الله
الذی بر لستل الله ای بجهت نر دانه الخافون فی هذا
الضوار و بجهت الله ای بجهت نر دانه الامام همه الله
و بک و بک الله ای و خذ شیخ البشار با اسم و بک مالک

ما لك لا سماء ثم اشرب منه وقل لك الحمد يا صفي العارفين
 قد ناحت النخلة وحرث التمر وظهور من ظهوره ما هو الكثر
 ولسه من اورسلهم نداء الله الواحد الفرد العليم هذا ما نزل
 من قبل من هذا العالم البديع قل بني الوكيل يا اباي ثوبه
 العليل ونجلى اليمن من هذا المشرق المنير قل صل الذي بني باي
 الرحمن خيرا ام الذي بني في الطير قد نادى الله وبشرهم
 بهذا الامر الذي اشرق والاح من افق اراده من لكم المديهم
 فاعلم انما المان بنا الملكوت بطران اسم ربك المنار الصفت
 للميات في الجوار وسفطت الاثمار في الاشجار ونجبر اصل
 الجبروت وناحت في ابل الناسوت وثوقف اصل مدبر
 الاسماء ونزلزل اركان في الارض والسماء الالهى شيئا
 وبك الحكيم طوبى لك بما ذكر اسمك في ملكوت ربك
 ونزل لك ما ثبت به دكرات بدوام الله هذا من فضله
 عليك لو تكون من العارفين انه الريح قد اثنى بطران الله
 وكل دكره من اركان نادى ان هبوا يا الهى فلما جاء
 الوعد وحرف الفناء باصبع الفضاء ان افزع من الانشا
 واشتعلت نار البغضاء في قلوب الظالمين وارثكوا
 والاح به سكان النردوس وشق نيا به وفتح الامم

قل ان البلا بالاجتناب عما اردنا لنطق بالحق ولو نزل على
 وجهي سيف العالمين قل يا معشر البطارقة قد اثنى ما وعدكم
 به في الالواح انقلوا لله ولا تتبعوا ظنون المتوهمين صنعوا
 ما عندكم وخذوا الحج الله بسلطانه من عنده هذا خبر
 لكم عما عندكم بشي من ذلك كل عارف بصير فيخبرون
 باسمي واحبينهم من نفسي ان هذا الشيء عجيب قل يا معشر
 البطارقة قد ظهر في البرية في مبر الهدي يدعو الود
 وانتم من المبشرين طوبى لمن فحرت من فسر الله وقام
 من به الاممات بهذا الاسم المبين قل يا ملأ الاساطفة
 قد اخفت الزلازل كل الثبائل والرب الابدى بناي
 يا على لذآء بهم الارض والسماء طوبى لآله سميت
 ولعبي دأت ولقلب انبل الى قبله من في السموات
 والارض يا معشر الفسبسيين قد ظهر يوم الدين
 ونبه انى من كان في السماء وانه لهو الذي وعدكم في
 كتاب الله المقدس العزيز المهدى الى منى من كصفوه في
 البعد والقفلة والارحام فرجوا بالظوب الى وجهكم
 انتم واكمهم كذا نزلنا لك الايات لتفج بدكره
 ايات وتكون من الراغبين انه اذكر اذ حضر كايايات

مرة الأولى اذا استوى بحر الأعظم على الفلك بما اكتسبت
 ابي الشرايين وهذه مرة اخرى حضر له الوجه فرتناه
 وجينات بهذا الخاب المبرمج كي ناطر في كل الأحوال
 الى شطر الحكمة وحكم الناس على قدر عقولهم لانه الرضيع
 لو نظمه اللحم في اقل ايامه يهرث كذلك ينصرك رب
 الرجم واهل لوج واليك ان مؤمنين بانها است ان مسلمان
 بسم الله الأقدس الأبهي ان استمع نداني عن جوده
 العرش انه لا اله الا هو المهيمن النجوم فاعلم قد اخرجوا
 نا المشركون مع ارض السر وفدى احد نفس في سبيل
 بميت قطع حجرة بيده واذا استوى بحر الأعظم على الفلك
 نبن احد نفس في الهم خفا الفرائي وفدى المنبر وجه
 حبه الذي كانه مكيلا على رجل الى ان دخلوا انا اخرج
 البلاد في هذا السنين البعيد كذنت وزد علينا في الدنيا
 يدعي قنا بالليل والنهار قد اخذتهم سكرات الفضلة
 والهمي وهم لا يعرفونه وهي شطر السنين انام
 في على الارض كلها وادعوهم الى الله الملك العزيز الجليل
 ان استقم على مقامه لا يمنك الايجاب ولا الاخران
 عن ذكر ربك واهل يوم الدين قل الله ليدع السموات

والارض ليراقن من المار فاني ان ابلغ مولايت في كل الأحوال
 بميت لا يفتك سطره الدين ظلم ولا اعراض المشركين
 قد كآمنتك واطاعنا بما وده عليك انه ربك لهو العلم
 المنير قد قد دلت ابي العرش مقام عظيم سوف يرفع الله
 اسمك بالحق انه في المساني تمسك بحبل العبود لله
 الحق بن المستقر الامر وينكس اركان المعنوي والمهدي لله
 رب العالمين واهل مناجات هم ان ايشان است كرمي حفظ
 كرده ام بسم الله الأقدس العلي الأعلى باسمه ذكر كرت
 انيس قلوب المشافين واسمات حبيب افندة المخلصين
 وبنات محبوب المصرايين وجوهات مقصدا لما فاني
 وما لك شفاء وصد والمضليات وبلادك غايه مراد
 المنطعبي سجات سجات باسمه بيوت ملكوت
 ملك السموات والارضين باسمه بكله مع عندك انصفت
 المكنات وتفرقت اركانها وبعلمه اخرى اجتمعت
 وركب كل جزء وجزء الآخر سجات باسمه كنت فادرا على
 في السموات والارض ومفتدرا على في جبروت الامر
 والاني لبيت لك شجرة في الابراج والامثل في الاخران
 واعرزات نفس في الراك احد في عزك لن يطير احد

باجته الغيب الشهود في دما وعرفانك بدوام نفسك
لن يقدرك ان يباو من حد و طائ الكون بدمي كان شيئا
هذا كيف يقدرك بطريق صرا و عن احد بيتك ان الصا
من اقرب باليمن واعترف بالذنب لانه الوجود لو يذكر
لثاء مدويه ظهورك عن امرت انه لذنبا لا يباد له ذنب
في مالك ابدائك واخترتك اي رب اذا اظهرت طلائع
آيات عز سلطنتك واقتدرك من يقدرك ان يدعي
الوجود لنفسه كل الوجود مضمود لدى ظهورك عن
احد بيتك سبحانك سبحانك بامالك الوك اسلاك
بنفسك وبمظاهر امرت ومطالع قدرك بان تكذب
لنا ما كذبنا لأصفياتك ولا نجعلنا مخر وما عما قدرته لا
ولياك الذي انه اسمعوا نداك سرعوا اليك اذا اشرقت
عليهم انوار الوجود سجدوا له اي وبك نحن عبادك وفي
تبتدئ بدو ذلك لو تبتدئنا بعباد الآلهة والآخر به
لنكون عادلا في امرت وهو ما في فطرتك وانك انت
المقدر على ما تشاء لا اله الا انت المقدر العزيز المهيمن
العليم والرحيم مال الحق نام است بدو في كد بان يكون
ايات اودده مكر يند بكنهه فحينئذ لبي الأسماء الأعظم

من يناديك فانك الاطاف في يوم الميثاق الذي كان
بسمك بلسان الأصفياء وسطورا مع فلم الأعلى في كتب
الغيب والسر ساطع دما يوم في ينادي الذي و يبشر لنا
بند النور والذى به ظهرا لصرار ونصب ميزان انوار رب
العالمة قد حضر كتابك و سمعنا نداك و ما اجيب ربك
ربك ورب آياتك الأولي ان اشكي سر بما ايتك على
الأبوال اذا عرض عنده علماء الأرض الأهم بقاء و اداد انه
لهم انفسهم راكض من قل لك الهى بما اسمعني نداك
وعرفني آياتك و قد يثني الى صراطك المستقيم سلك
بانوار وجهك و شمرناك فورتك و قد و ذلك بان التبريد
على الاستقامت على امرت والضياع على خديك انك انت
الذي لا يغرب عنك علمك من شئ ولا ينجرت شئنا
خلقت فقد ما تشاء بمر كنهه فطرتك الأعلى لا اله الا
انت الشاهد السامع العليم الخبير البهاء عليك وعلى الذي
اختفى ما سى ايتنا و ما ابادي البهاء في هذه الظهور و
الذي بسنطقت الأشياء والملك لله مفضل من العالمين
والله لرحم مكر دال خرفيل يمشي ديت كرهه ديه و اظن
كرهه مكر يند في شفا سوا و ما مكر يد بكي باصد فخر يند

که بشود شناخت میگردند بگویند ابتدا میگوید بگویند بسره
 انهم القمدا العزیز العظیم باخر قبل با این خلیل ان استمع
 ندا لللیل الذی یذکرک فی هذا الشام البقیل ویدعوك
 الى نهر النهر الجبیر قد نزلت فی الدود بانوار الطور و السد
 بنادی ان لا اله الا انا الشاهد السمع ان اشکر الله فاناد
 العالم من انوار الوجه والابصار فی حجاب غلیظ هذا هم فیه
 بنادی الکیم و یقول یا اهل التوریه فدانی منزل الایات
 الذی بد ظنر ما کان و کونانی انزل الانزال ان انعم من
 العارفین صنعوا ما عندکم وخذوا ما امرتم به من لدی الله
 ما انت هذا یوم البقیع انا نذکرک والذی آمنوا فینا
 الکتاب لیس فی الذی یشتق فی السجی الأعظم بسلطان لا یفوق
 معده فی السموات والأرضین یوصیکم الله بالمحبة والأمانة
 والآحاد بامرکم بما یظنر به جوهرا انسان فی الامکان
 انهم الرحمن الذی یفعل ما اراد و یحکم ما یرید کذلک
 ارفع صبر یلزم الاعلی طوبی لمن فانه بالاصفاء وویل للفا
 وندی نعم ان خطبه اول مدینه خوانند و جناب انا شیخ
 ابوالاسم هم فاجات حضرت سلیمان و یلاوت میکند
 تمام احباب را استنطاق کرده با اسم و رسم فرستند

این استنطاق بنوعی شد که وقتی در شورا نبرد
 در راه خوانند شده بین در اغلب کفتر بودند بالله که
 این طایفه را بنی احباب حضرت عیسی امر خودشان
 پیش میبرد باز دهان در آید بگویند که این استنطاق
 مقول شده نمی شود پای عکس بچسباندند
 در بعضی خلاصه باری کرد از نو یک استنطاق دیگر میکنند
 فردا آید میگویند این استنطاق دیگر باید عباد
 سر ریب بکنند و در این استنطاق سر ریب مذکور
 اغراض کرده آنچه خود نشد میخواند نشد آنچه
 میگویند سر کار سر ریب آنچه ما میگویم بنویسند
 میگویند این همان کفتر شماست نمیدانند این
 مصیبت است و بشنود القصه سر ریب استنطاقی
 بد خواه خود کرده بچسباندند پای عکس و این
 خدمت اعلی حضرت سلطان دهان و در حکم بانبار
 و حبس حضرت میباشند اما آنروز را وقت اضا
 سید صادق باعت شده نمی برند و آن تفصیل
 از اینطور است که در پنجم شهر ربیع الثانی اضا
 سید صادق در این امر است در قلاب پیدا شد بپسری

میشوند و بعد از آن حضرت نزد آن کزیمه دو پا میداد که به
غریب میشد و روزی در آن در غم میخورد بی طایفه کرد و
راور میگفت بنوعی که پیش آن فریاد میکردند ای دای غریب
بابها گشایند ای دای طایفه فتنه ام کرده تا آنکه غریب
حضرت فریاد تا باب السلاطین میگفت که ای طایفه خبیان
دارند مرا بکشند فریاد میفرمود هم چند چاه فرود میخورد
حفظ ایشان را نداشتند که میباید با اینها او را بکشند غافل از
اینکه خدای بابها آنچه فرعون را برده و بلع باغور و ابر برین
و نمرود را بر سر و برین را بر جگر زد و او را خواست نزد آن
ایم بود که در ششتر دهم ماه غریب بدل به ششتر طلوعی شد
و دانه سفر و سلاکی دو نفر خورده شد و در مقصد اصلی مسکن
گرفتند و سر و سر بچینه فریاد او حکم به بیست و یک کا کبی و صد
داد و سشت مساکینی بچاره داد و ای شب عید شد و روز
عید تمام جنازه او را از سنگی برداشته و حاکمی که از مری
شهر آن کل دو پا و برین فریاد در صحرا میزد اغلب علما و امر
و نجاران و رجال و عصب عوامی او افتاده تا حضرت عبدالعظیم
برده و در نه میزدی مدفن نش کردند و غریب ایم بود
که طایفه فریاد را که بفریاد ای افتاد و کاذب و باطل و بیاد

بیاد داد و بجا آوردی و انداختند که بزبان خود تو خبر و ندیده
 اینند و پس رویی که کسی زبان او را نمیداند معلوم است
 در میان این همه دهرهای و دهرهای چه خواهد گفت القصه
 بزرگ بعد از فوت اقا سید صادق پناه نفر فراموشی فراموش
 آمده این است و بخیر احباب را در میان گرفته و محالی
 که خلوت در معبر جمیع شده نماشا میکنند که هر یک نفر را در نفر
 فراموشی از دو طرف بخیر و بد بخیر انداخته می برند و خلوت
 و احباب همه همچی که آن میگردند که می برند بگشتند نام
 سبزه میدان که انبار یاد شاخص است رسانیده می سپارند
 به محمد ابراهیم پاشا که انبار سپرده با و است
 و قبضی و سپید گرفته فراموشی امر اجتناب میکنند آنرا
 جمیع خلوتی در دهرهای گفت که بوده اسباب مخیر هر شده
 بی در که اینها چگونه مردمانی هستند که با این حالت
 و اینفراموشیها با این استقامت و وفادار حرکت میگردند
 که با این فراموشی خدا را اینها خلوت نکرده باری در این است
 و من که حضرات در خوانند نواب نایب السلطنه محبوبی
 بودند پاشا پسر یکساله صاحب قران میرزا نام باده و
 از اعلی حضرت باده نشانی فوت شده و عصر همان روز

که این مطلق مان دارد انبار شدند و رفتی که بچینه ادرار
 میروند بچل مخصوص در راه او سناد حسبی کاشی در باغ
 میگردید خانه اصلی اینجا است آنچه در و بیرون با ششم غریب
 حسبی و در مراجعت همچون کفشی آقا محمد جعفر شیرازی
 خاتم سنان آلوده شده بود از آن حوض آب برداشته میشد
 یکی از فراشان سؤال کرده چه شش شش کفشی را چو بانی
 میگردید چون انبار جای با کان و سنگان است و همیشه مسکن
 او لیا و اصفیا بوده یا کفشی آلوده خوب نیست دارد شوم
 بعد از نجبر کران آوده جناب آقا اسم را با جناب آخوند
 و جناب آقا میرزا ابوالفضل و جناب ملا رضا بیک زنجیر
 کشیده و آقا میرزا میراجیم خان و هم بیک زنجیر کشیده
 و آن بست نفر داده نفر داده نفر و بیک زنجیر کشیده
 از هر یک یکبار هم دو خلیلی میکنند و یک سال از شب
 و فترت حسبی خان حاجب الدوله پسر محمد جیم خان
 علا الدوله از طایفه بوخاری با شنی قاجار پیر که معروف است
 خیر شمشیر و خانه آنها است وارد انبار شده از پوز
 با شنی بر اجیم که مستحق انبار است احوالات هموسایی
 جن باشند میرسد با حباب می پرسد اینها کپسند میرد اجیم

Aqa
 Ta
 wa
 cap
 pri
 haly
 Ha
 am
 du

است میگردید حضرات با بیرون و بیگناب آقا کرده میگردید مردم
 و ما مردم ناچار هر کسی را بمن بسپارند که در انبار محبت
 با هم باید می کنند و زنجیر شنی با هم خواه خود پیغمبر با پس
 پیغمبر باشد البته در انبار کنند و زنجیر است نه اسباب
 در میان و می چون که ما مردم معذوبیم و اگر شما راست میگردید
 در حق حسبی خود را از حبسی نکات بد میدید جناب
 آقا میرزا پسر چرا حضرت علی خود را از حبسی
 با سر در نجابت نداده و حضرت حسبی چرخ خود را از دست
 آقا و خلاص نفرمود و حضرت امام موسی کاظم چرخ خود
 در این دهفت سال از حبسی مستحکم نفرمودند
 و آنکه میگویند که فرمودید شما هر کسی باشد باید کند و
 زنجیر نما هم در دست است چون که ما میگردید و ما خود
 این را میدیدیم و کی با منظری نشان این بوده که هر کجا
 آنچه کرده این ما میگردید این چه در و مکه با پیغمبر
 و چه در و فتنی با پس پیغمبر چنانچه خود بفعل خود
 پیش آمدت میدید که خواه پیغمبر و خواه پس پیغمبر باشند
 همه آنچه را ما مردم خواهم کرد و بعد پیغمبر با شنی بر اجیم
 میگردید آن شلاف را بپا و آوده بد شش میگردید

گرفته فدی و زین داده میگوید این سبک است و در
نیاید و در پوز با شتی میگوید تا هم میفریم تا ز پانده و بدنت
پوز با شتی داده مهر و پوز با شتی مذکور میگوید صدلی
آورده می نشیند و بعد و فخر قرآنی از خدا و رسول
بخیر حکم میکنند که تا ز پانده بر داشتند و به آفا
محمد جعفر شیرازی میگوید فلات فلات شد انا و جلا
صافان و پاکان است خبر بد فهمیده انا و جای در
و فلاتی و او با شتی است و بفراشته حکم میکنند
که نریند آن و فخر قرآنی در کمال فدی و فوت
مشغول نزن و میشتوند و انا محمد جعفر چون با شتی
و و کذه و کرد نشی زنجیر بوده جای حرکت نداشت
سرا میگذار و روی کف و انا فکلم یا فکلم نمی نماید فریب
بیانند تا ز پانده که میزنند خود پوز با شتی بر ایدم که بخیر
ان خدای رحیم است پسند آسا انا جاجیستند تا ز پانده
ان دست بکنند قرآنی گرفته میگوید بانی فلات فلات
بخیر می میدی حال برقی معلوم میکنند و در کمال فوت فریب
سپند تا ز پانده به پشت آن فکلم غریب میزنند و انا محمد
در کمال استخوان انا فکلم میکنند بعد و دست پوز با شتی

Mush
Taf
در کمال
baw

ان کار شده می نشیند و سپند صاف کرده به اسناد حسینی
در آغ میگوید چون خانه اصلی شما اینجا است پس غذای
اولی شما هم شبلاقی است بن نریند فراموشان میزنند با جیاد
صد با بیشتر او سنا و حسینی هم نشیند به انا محمد جعفر که
اندا فکلمی نمی نماید تا ز پوز با شتی میشتند خود شتی
بر خواسته صد تا ز پانده که میزنند جناب انا میفرمایند پوز
شما بفرید انا فکلم میزنند و در کمال نشد و میگوید
همه فکلم میزنند با شتی انا میفرمایند چنین است آنچه میگوید
با فکلم میزنند به پوز و ایدم پوز با شتی میگوید فکلم میزنند
با شتی بنی هم خواست و سپند انا میفرمایند می و فکلم
فکلم خودم و کرم که اینجا ایدم فکلم میزنند و فکلم میزنند
السلطنه میزنند حال بسم الله بن نریند پوز با شتی خیالند
کشیده نشسته میگوید می فکلم میزنند و می میزنند
الاولی چه گفت و الا می و فکلم میزنند جناب انا میفرمایند
ما هم میزنند و شما و سر کار و ادب الی و لره هر دو و فکلم میزنند
پوز با شتی فکلم میزنند کشیده مهر و صبح حضرات میخواستند تا ز
کرده به جنابان مشغول میشتند با کرم و زنجیر و پای کف
و در زنتار و شام و انا خانه جناب آخوند و جناب ع ط

می آوردند و سایرین هم هر کس که خانه داشتند بقد و قدر
 از خانه اش غذا می آوردند و بدل هم می خورد بعضی خانه بسات
 از خانه جناب آخوند و جناب ع ط می بردند و روزی بهین
 حالت بوده اند و بعد از دو روز که روز نهم ماه باشد
 جناب میرزا ابراهیم خان را با اقا ناصر الله ندانم که فروشی مرغی
 می کشند روزیست و دهم کربلای مهدی و اقا حبیب الله و او
 حسن بناد و اسناد حسینی و باغ و اقا محمد جعفر شیرازی و اقا
 حیدر علی بیگ فروز پنی را مرغی می کنند و سایر محبوبین
 یکی یکی آن بیرون با شتی داده از نجیر آنها را سبک تر می کنند اما
 بعد از چوادر روز دیگر باز همان از نجیر اول را آورده بگرد
 حضرات دیگر آورد که چون اعلی حضرت سلطان شریف فرمای
 مقدس می شنید آن از نجیر سبک دو راه لازم است و در بیست
 هفتم ماه ربيع الثاني ضوضای جدیدی مخرجی دو بار
 برپا شد و آن ایستاده بود اشتیاقی که باعث ایستادن و ایست
 شادان را می آید بودند و دیدند که دولت چنانچه میل و رضای
 آنها بود رفتار نکرد و از مردم اقا سید صادق هم حسد
 شان بیشتر و آتش بعضی شان شرور داشتند و دیری بجا
 نبرد که بلکه رعیت را از دولت و کردار و دولت را از رعیت

From
 your
 ref
 1

بد گمان نماند شبانه چند کاغذ نوشتند بچند در خانه امرا
 و علما انداختند که فلاح بود و تنقاه یکی از جهاد فی سبیل الله
 لازم است باید فرمود و فلاح مکان کناره که ما بر داشتند
 در اعیان خرج کنیم این کاغذ های مذکور را بنواب نایب
 السلطنه می دهند نواب معز الله فرستاده از بنا را و اسناد
 اسد الله آخوند را با اقا محمد کریم عطاء کردند می برند نواب نایب
 السلطنه می پرسد که این کاغذ ها خط کبکست حضرات قسم
 می خورند که ما اطلاعی از این خط و این کاغذ ها نداریم بعد
 از آنکه بد زباد ایشان را با بنابر فرستاده عباسی خانه
 سر نایب که ثانی حاجب الدوله است در شفاوت می آید بنا
 و اسناد اسد الله را با اقا محمد کریم شکنجه کرده که صاحب
 این خطوط را بنماید و سپاه هم که فریب بیافضی نفس
 نبوده با عکسهای که از جعفر جناب اقا میرزا ابوالفضل
 بیرون آورده بودند آورده که ایشان را باید با رسم نشاند
 بدیدند ایشان بعضی را بجهل جواب داده بعضی را متکرر می شنیدند
 که ابدا نمی شناسیم می برند نزد اقا ملا رضا میگویند این
 سپاه و این عکسهای بیافضی هستند اما بای بیای سما و
 و نایب پان عکس دست جمعی آورده می برند نزد جناب اقای

عذر خواهی نر بام میبند ولی در شهر هکانه غریبی میخیزد کر نش
این و آن بر پا بود و نواب نایب السلطنه حکم کرده بودند بار
نظیر و فرآستان که حکماً هر کسی از این طایفه را نشان بد
بگردند حضرت سلطان مسعود میرزای ظل السلطان که حکم
ملاک فارسی و نیزه و اصفهان و خراسان و کلپا بکا و غرا
و بر و جرد و لردستان و عربستان و کرمانشاه و کردستان
هستند چندین دفعه در شویای کبر افرموده بودند که این
طایفه دشمنی شاه نمیشد بلکه دشمنی دولت کسانی هستند
که پاپی این طایفه میشوند چنانچه می از روی بیعتی را
ام که اینها مردمان مظلومی هستند و کاری بکار دولت
ندادند چند دفعه هم خدمت خود اعلی حضرت سلطان غرضی
کرده بودند که با این طایفه صدمه نزنند محبت نیست چنانچه
هم در اصفهان سه نفر از اینها را به محرمیت میرزا حسین
امام جمعه کشتم با آنکه می تفصیر می نداشتیم عالم فوت شد
و مبالغی بموت ضرر وارد آمد اهل اصفهان بموت میروند
چنانچه جان می دو معرضی تلف بود و امام جمعه بیدار می
مهری و عذاب نواب و دو فوت شد پس به نظر آنکه بموت
دا کنند اگر باطلند خدا اینها را تمام خواهد کرد و اگر بر حق

هستند نزاع با حق که خوب نیست و آنکه می صرفه نمی آید
که نشسته از همه دوایم شهر بای میبگردند هر کسی ده نفر
داد و میگردند و این کارها همه اسباب نهای و عیب پیا
است اعلی حضرت سلطان حکم فرمودند در هر کسی که عیب
این طایفه نشود و آنچه گرفته اند بسبب است اما این عیب
حضرت ظل السلطان که دل او شد حضرت سلطان هستند
باعث عداوت نواب نایب السلطنه شده چون فرمودند
در هر غمی بگردان حضرات و یکی هم باعث منصرف شدن
خیال دولت از گرفتن احباب فوت نواب حسام السلطنه
که یکی از مملکات جناب ملا رضا با ایشان و بعضی گفت
و شنیدند که ایشان در شویای بنا بجهاد نواب
السلطان حضرت ظل السلطان و حضرت ظل السلطان
جباله و الله با ایشان کرده بودند نواب حسام السلطنه
بر خود خشم کرده بودند که بعد از او و در پیش من
از گرفتن و کشائی احباب چنانچه در حکومت شیراز
در شهادت جناب آقا میرزا لای و در قفسه دیگر مضایقه
نکرده شهادت شاه کرده اند این سفر هم افعال قبل و قبل
قبل و تازه نمایند چنانچه هر که در خدمت نواب

نایب لیسند عرف کرده بودند که در هکات خراسان ای طایفه
 فراوانند مسند می هستند شما با سکنه و بیغی تمام از همجواری
 اینجا اسماء با بیغی خراسان را استفساد فرموده و سبب
 انرا را بمن بدید و اسماء بعضی را هم که گفتند بدید
 داده بودند که قند و گلاب قبل آنها کر بسند بودند و اغلب
 در شب الی می گفتند که اگر خدا بمن عمر بدهد ای سفر خراسان
 را این طایفه صاف خواهم کرد ولی خدای قادر و قادر رضا
 نشده بعد از خلعت پی نشد به حکومت خراسان بفاصله
 چند روز بیست و سیتم شهر بیع الدائم فو لن کرده و نزد
 بموت شدند اطباء را خبر کرده جمع شده در محال که میشدند
 تا آنکه صبح بزبان آمده بودند شدند اما و جعی و دیوانه پیدا
 شده صد مد شان میزد و بیغی و در ای در دیوانه میهای طود
 کاهی بیشتر و کاهی بدتر میشد تا آنکه شب بیست و سیتم
 مرضی شدت کرده و بارت مد هوش میشدند و بعد از آن حال
 آمدن قصدی زیاده بسیار داشت و فطرا دادند و تفاوت و تفاوت
 زیاده ای هم با طبایع ایرانی و فرنگی مرجهت کردند با صبر
 بلکه ضعیف شده و مریت روز بروز شدت کرده تا آنکه جمعی
 شده جراحت اولی و آخری اصل شد که تمام کبان مرگ کردند

2

نایب نایب السلطان در وقت اعلی حضرت سلطان عرض کرده
 حضرت سلطان بکفر از ادبای مخصوصی خود نشان داده
 فرمودند و آن طبیب از شدت شکینه یعنی نزد نشتر
 و کردن باد کشت و کشتن تیغ بر بدن شان از عالم نابینایی
 به سستی باز نشان آورد و یک طایفه نشان کشته می و یک صد
 حکیم مذکور می دهند و فریب می دهند و توان بقدر بازن
 صبح ششم ماه بر فراز پیشتر غش کرده حالت موت دست
 میدهد یعنی که اسباب موت از عمارتی و غیره خبر می کنند
 ولی بعد از حاضر شدن اسباب موت فوت نشدند بحال
 می آیند با هم و اینها صبح هفتم ماه از ای در فنا به عالم
 جامع شدند و آنچه کردند که بلکه پیشی و ای دفعه هم ما
 پیشی از پیشی نشتر و تیغ و معالجات دیگر روح رفت
 بان آورد از فضا سر کمانکپی صفر فرو و روح با دام
 خشکی می خورد نه نه اجازت بلکه مال هم یعنی سی هزار
 تومان که یکی به پیشکش خراسان و حکم قتل مصد قایم
 و ادبای صاحب الزمان با علی حضرت پادشاه داده بودند
 با بعضی نیز از اسباب دیگر که در ای مدت حکومت فاد
 و خراسان و کرمانشاه و حران و غیره از فضا و ضعیف اند

Govern
serv
pos

بودند مستر را ضبط دولت شده بخزانة سپرده شدند و بدین
که خزینه ناهق بر خانه شیخ را چندان امان نداد که شب را سر کردند
باری چنانکه ایشان را در کمال احترام نا حضرت عبد العظیم
برده از آنجا روانه مشهد مقدس کردند و ختم نواب فخر
در مسجد شاه گذارده همه امرا و وزرا و هر سه روز حاضر
شدند صرف قهوه و نههار میشد و روز سیم حضرت ظل
از جانب اعلی حضرت یاد شاهی مأمور شده آمد ختم را
برچینند و چند روز بعد از فوت نواب حسام السلطنه
با واسطه ها بسیار و تعارف مجامعی ملا با شی نواب
نواب نایب السلطنه جناب ایستاد اسد الله و جناب آقا
محمد کریم دامرخصی کردند و از آن طرف از زمان گرفتار شده
احباب این شهر زن و با لکه بالله شهر زن و هر روز با عرض
بنشاه با نواب نایب السلطنه داده اظهار نظرم کرده اند و هر
روز بدین خانة عدلیه عارضی شده اند و بیرون استخلا
جناب آقا اسم الله بشفارث هر روز و رفتن سفر دولت
بیشتر انگلیس را حرکت شده اند اگر چه تمام اما و در این
شماره منتفی ای جد و جهد را کرده از جای که نشینند
و خوش برادری با یما آوردند مثل همیشه و مادر و عیال

استاد
Aga
free
B
u

جناب آخوند ملا علی اکبر و والده جناب انا ع ط و عیال آقا
چندر علی اخوی جناب آخوند و خاله جناب آقا احمد
ممد و قلا صاحب مدبران و عیال آقا میرزا احمد علی و عیال
جناب آقا ملا محمد عطاء و غیره اما بخصوصی هجرت و مودت
و زحمات جناب مدد دهند که بیرون استخلا جناب آقا اسم
و سایر می کرده با این سری و بنظر که تازه از ناخوشی
برخواستند اند هر روز حرکت سایر اما و شده باخود
شان بهر طرف روانند تا آنکه روز بیست چهارم ماه که
اعلی حضرت شایسته ای از بد رفتن حضرت ظل السلطنه
از حضرت عبد العظیم مراجعت میفرمودند فریب بدین
میروند سر راه ایستاده تا زمان نزدیک شدن موب
همایون همیشه جناب آخوند که عیال جناب ایستاد محمد
بود عریضه در دست گرفتار میرود نزدیک فرانتا سوار
جبلو آنجه میکی بیند که کنار برود اعننا نمیکند چند چاقو
زده بر او پس او میرسند آنها هم آنجه میکی بیند عقیب برود
اعننا نکرده میرود نزدیک چند پشت و تار با و زده چاقو
پاره و پیشرو با همه اینها خود را بکمال سکه نزدیک کرده عریضه
میدهند اعلی حضرت سلطانی می پرسند فکر از شما کسی را کشند

دیگر بد نکشیدند اما از من نشد بکسر در انبار شاهی و سه
 فقره در انبار نواب نایب السلطنه مجبور شدند عرضه را که نه
 دیگر بد برو نزد شاطر باشی جواب بگویم و روز بعد میر
 نزد شاطر باشی دیگر بد بروند خدمت نواب نایب السلطنه
 پاك و روز بعد را دفتر تعارفی به آقا سید رضا طبیب نواب
 نایب السلطنه داده و عباس علی خان را هم تعارفی داده واسطه
 کردند و خود شان هم عرضه خدمت نواب نایب السلطنه
 عرض کرده میدادند و روز بیست و نهم نواب نایب السلطنه
 جناب او سنان قد قلی را با جناب آقا عبد العظیم و جناب
 آقا حیدر علی اخروی جناب اخوند خواسته دیگر بشما
 مرخصی میسند بشرط آنکه الزام بدیدد که دیگر با این ظایفه
 حتی برادران مراد و نکند ایشان الزام داده میبایند خانه
 و در بایستی و غوغا و ضوضاء جناب آقا میرزا اسد الله
 و جناب حاجی میرزا حیدر علی بخواهند دل تسلی از اصفهان
 در عشر آخر جمادیل الاول آمدند بطهران و لی اضطراب بعضی
 بیشتر و دسای و هوسای شدند که اگر خبر ورود حضرت
 بکوکوت برسد به وحدت رجوع ایشان بر آید گرفتار
 کلی دست خواهد داد ایشان ناچار شده بعد از مدتی جناب

حاجی میرزا حیدر علی مراجعت باصفهان کرده روانه شیراز
 شدند و جناب آقا میرزا اسد الله به ما نرفتند و اطراف
 رفته بعد از چندی بطهران مراجعت کرده توقف نکردند
 روانه اصفهان شدند از آن طرف سید فتح الله پسر آقا سید
 دوستی و روزی که درستی ده پانزده سیالکی میسند با آقا
 میرزا پسر جناب مشهوری که حسابی قزوینی هم روزی عرضه به
 اعلی حضرت سلطان داده است عای مرخصی ابی بن خود را میسند
 چنانچه بکسر پسر آقا سید علی عرضه داده حضرت سلطان
 رجوع بد پانزده میسند عرضه میسند عرضه میسند بد پانزده عرضه
 خدمت بجای میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 بر دشت میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 اصل در این خانه میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 سلطان از سلطنت آباد میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 در دوازده شهر است میسند عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 در میان جاده بنای کنند به آگات دولت با نری کرده میسند
 اگر از ایشان نماند که اینها عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند
 اعلی حضرت طالع الهی غلامی عرضه میسند عرضه میسند عرضه میسند

اعلیٰ حضرت سلطان از این عمل و این تدبیر آنرا با این سستی و این
 جوعت بسیار خوشش می آید با فادای آبدار و پیغمبر و این غریبه
 اینها را گرفته بپا و آفا دای عریضه را گرفته با طفلان میگرد
 بپا بند شهر جواب عریضه را بگیرد اطفال هم میروند بشهر
 آفا دای عریضه را داده که اعلیٰ حضرت سلطان دستخط فرموده بودند
 که آفا دای نایب السلطنه این دو نفر را مرخصی نمایند و پنج تومان
 هم اعلیٰ حضرت سلطان انعام عنایت کرده بودند اطفال به آفا دای
 التماس میکنند و چند مرتبه دستخط فرموده اند و نواب نایب
 السلطنه مرخصی نفرموده اند آفا دای خود دستخط را میفرستد
 نزد نواب نایب السلطنه که علاوه بر دستخط اعلیٰ حضرت سلطان
 مراحصل فرموده اند که شما این دو نفر را مرخصی فرمائید نواب
 نایب السلطنه فرستاده آنرا انبار کرده و می آید و میگوید
 بد بگویند نا شما را مرخصی نمایم میگویند ما را اول عرض کردم
 شما باید نمی گوئیم ولی هر چه کذاب و ظالم و آنکه حلال خدا و
 حرام و حرام خدا را حلال کرده لعنت بلکه صد نفر از لعنت
 نواب نایب السلطنه می گوید این نفر و بر ما بی خبری نمیرود
 جناب نصیر الدوله میگوید حضرت والا دیگر جای حرف نماند
 میگوید شما را نمی دانند اینها اول حلال و حرام اینها را

دلال و حرام خدا میدانند و صادق و مطلق منسوب میخوانند مشهور
 حسرت و پشیمانی اگر این راست است دیگر چه میفرمائید
 و اگر کذب است مآ که بر هر چه دروغ گوشت لعنت کرده ایم
 نواب نایب السلطنه میگوید بکنفر فرآئی این دو را ببر
 نزد میرزا عبدالرحیم پلشمنان مدد ستر منجم قری حسی
 مروی میروند نزد او و جمعی کلمات که نزد نواب نایب
 السلطنه گفته بودند که در واقع لعن خود آنها این
 گفته و او چون از اصل مطلب مانند نواب نایب السلطنه
 مطلع نبود بر داشتند عریضه خدمت اعلیٰ حضرت سلطان
 عرض میکنند که این دو نفر بای نیستند فرآئی آن دو
 نفر را با عریضه آفا میرزا عبدالرحیم میبرد در عشرت
 آباد نزد آفا دای ایشان هم می برند خدمت اعلیٰ حضرت
 خود و قدس شهر باری و آن مصدر و سلطان حکم بر قری
 فرموده و میفرستد این دو نفر هم روز بیست و ششم شهر جمادی
 الثانی بار در خانه میباشند بعد از سه ماه و یکروز چون
 عیال و اطفال همه میگویند سبای منصل در هر عصر داد
 باین و آن می دهند و روز چهارم شهر رجب المرجب
 جناب آفا میرزا احمد روضه خوان را مرخصی می نمایند و

احوال آن جناب آقا و سایر محبوسین از این ایشاد است که در چند
روزهای یکصد نفر حضرات و جمعی بیرون داشتی یعنی خدا بر این
مستغنی انبار داده از نهمین راه سبک کرده بعد از چند روز
دیگر باز بعد از وی متعسک شد همان از نهمین سنگین
بگردن آنهای گذارد مگر آنکه از نهمین نیستند و جناب آخوند
و جناب آقا میرزا ابوالفضل و جناب ملا رضا هر یک به نهمین
پاک از نهمین دارند جناب آقا و جناب آخوند روزی از نهمین شب
باز از نهمین و روزی از نهمین بدرب انبار و دفتر کاهی میزنند
اذن ملاقات نداده مراجعت میکنند و کاهی و جوی داده
خدمت آقا و سایر محبوسین مشرف شده عرضی و انجمنی اگر داشته
باشند کرده میبایند و غیر از جناب آقا و جناب آخوند
و جناب آقا میرزا ابوالفضل و جناب ملا رضا سایر محبوسین را
شبها آنگاه هم میکنند دیگران آن سبیلان کلمه از اهل
همان است که از نهمین که از نهمین قدیمی است در این
غیر از ملاقات و از هر گران بود بیرون نماند و ملاقات
بیرون نماند و از هر گران بود بیرون نماند و ملاقات
صبر کرده با و روز هشتم شهر جمادی الثانی فرستاده
آقا سبیلان از امیر به یکشنبه از نهمین کردند و بعد از یکشنبه از نهمین

سایه هر محبوس شد دیگران در میان تو شد از جات آخوند
پاکتی از نهمین سبیلان این خلیل خدا سواد کوی بود با هم
در رسم از نهمین سبیلان و از نهمین آقا میرزا ابوالفضل
سلطان خواستار جناب دشتارالدین و دفتر سوار فرستاده و نهمین سبیلان
دیار آوردند و یکشنبه در خانه در نهمین ای احترام نگاه داشتند از نهمین
از این مطالب جو یا میباشند خوان مذکور جواب میدهد
که در این ایام و مشوره اطلاعات ابدا نماند در نهمین سبیلان
ایشان از امیر نصر الله خان سر حاکم فیج سواد کوه سپرده که خان
در کمال احترام سپرده بشما باشد که بولایت فروند و نهمین
بهر جا بخواهند بروند تا آنکه دفع این اشتباه کرده شود و بعد از
ناخوشی جناب امیر سلطان طهماسب طایفه اذن رفتن بولایت را
خواستار میفرمایند بر و بد شما هر خطی حسب بد و عرضی شد
که نهمین در روز و نهمین سبیلان بهر ادا ده عرضی داده از نهمین
میکشند از آنجمله مکرر مکرر بمشیر الدوله و نهمین اعظم عدل
عرضی کرده اند چنانچه دیگر و نهمین نهمین رفتن بد و نهمین
عدل که جناب مشیر الدوله بر سپرده بودند که شما را کیستید
نهمین که نهمین بودند ما نهمین ای باب و جناب مشیر الدوله که نهمین
که شما عرضی در نهمین نهمین ای که شما هر گران ما از این نهمین

نمیستند و حال افرا میکنند بلکه انشا الله تعالی بجز
 شما را بکنم و ای جای دیگر اینگونه افرا نکنید که مصیبت
 نیست و بگو و بخانه جناب ^{ایضا} لا مهر را زین العابدین جراح هر
 دوب انبار که بلکه جناب مهر را ملاقات نماید مستغنیست
 مانع میشوند اصرار میکنند چند چوبی با و نرده بودند و در
 بعد مهر و ندهند خدمت مشیرالدوله انشا الله تعالی بکنند و خدمت
 نواب نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جناب عرض کرده ام انشا
 و عده فرموده اند که ملا محمد با انامر زین العابدین مرخصی
 فرمایند خلاصه و وزیر است و ششم شهر و جب نواب نایب السلطنه
 جناب ملا محمد با جناب انامر زین العابدین خراسان ^{منتهی}
 نفر میگردید شما مرخصی هستید اما نباید در این شهر بمانید
 دوب دکان و حجره شما را هم که مهر کرده بودند خود مرخصی
 هستید باز نکتید و این دو نفر بعد از چهار ماه الاید و در
 از حبس مراجعت بخانه کردند و دیگر آنکه دو بلخی که این
 شما در طهران بر پا این دو بهر طرف نشر شده اند
 خشنه چندی ساله اخبار را بیدار نموده و سرو سیاه که یکی
 از دوات شیراز است اخبار اجماع کرده می و نیز بر سر اعیان
 و بکنفر از اخبار و نشر پیدا کنند اخبار هم قضای کرده بکنفر
 انان

W
2
beat
m

26
M
M
M
M

از این امپکشتند و طرفای بیشتر آمده نزد حکومت عارض
 میشوند اخبار در مجلس حکومت اطوار میدارند که اینها
 از طایفه بابیه هستند جناب مهر را فیصلی خاص صاحب دیوان
 که از جانب حضرت ظل السلطان بدستکار و وزیر نواب جلال
 الدوله این حضرت ظل السلطان حاکم فارس است متغیر شد
 میگوید شما دو طایفه هستید و با هم نزاع کرده اید تقصیر
 با هر کدام است مرا خنده خواهد شد اینکلمات بمعنی شما داخل
 ندرده و بکنفر از چنانچه ای اخبار در مجلس حکومت بیک
 از اصل مجلس نندی کرده جناب صاحب دیوان حکم میکنند
 کوشی او را می برند و بیست نفر از اخبار و ده نفر از اغیار
 مجلس کرده باقی را مرخصی میکنند و بعد از چندی از طرف
 فتوحی گرفته الزام میکنند که بعد از این متغیر می نشوند
 و دیگر و آباءه که یکی از شهرهای شیراز است اخبار اجماع
 بکنفر از اخبار را گرفته میبرند نزد بکنفر از ملاها و هم چنین
 زیادی نرده حبس میکنند اخبار که از این حکایت اطلاع
 پیدا میکنند اجماع کرده و در کفکس میباشند این خبر اجماع کرده
 ملا مهر و ندهند و ان شخص را خواسته اند خواهی زیاد میکنند
 که اگر حرکت خلافی از من سر نرده از روی مصیبت بود خود

تشریف برده رفت این اجزاء را بفرمودند آن هم آمدن اجتماع اجزاء
 و تفرق و یکند و دیگر آنکه در سه دهه اصفهان اجزاء گردیدند
 نفر از اجزاء را صد نفر پادری میزنند و بعد هم آمده بشهر نایب
 الحاکم و عارض و پیشوند نایب الحاکم در فرستاده میروند چو از شهر
 از سادات اجزاء که گرفته میآوردند در شهر و چند روزی
 نگاه داشتند مرخصی میداد و آنرا هم میآورد بطور آنکه بعد
 از چند وقت مجدداً مراجعت با اصفهان کردند و دیگر زمانی که حضرت
 ظل السلطان در طهران تشریف داشتند از هنر و جود و لا یعنی
 علاء الجاهی ملا علی گنجی کاغذی چند نوشتن ارسال داشتند
 که پیرزا و دانا پسر حاج ملا محمد به پیرزاده و بنای آمده و شد
 گذارد در مجلس نا شب میگرد حضرت قائم حاضر شده و تفریب
 تمام مردم را اغوا کرده و نزد و در برابر کینه نماید و اگر حضرت سلطان
 حکم بنقل او نکند ماضی و با جاحوی قلم فراموش او را خواهم گشت
 این شخصی البتّه واجب القتل است حاجی ملا علی هم در آن کاغذ
 علای پیرزا و عمر بنصرت مفصلی هم خواند خدمت اعلی حضرت سلطان
 عرض کرده میفرستند و اعلی حضرت پادشاهی هم حضرت ظل السلطان
 خواسته میفرستد ایند که الآن لاکران کن که این شخصی را گرفته
 آنچه معصیت ملک است و حق او جاری شود و حضرت میرزا

میرزا ابراهیم خلیل خان حاکم پیرزاده لاکران میبکنند که انا میرزا و دانا
 نام را گرفته در او طاف فرا میباشی خود نگاه بداد تا خود
 با اصفهان آمده او را خواسته تحقیق این مطلب بشود و خط
 مذکور هم میفرستند از راه جناب انا میرزا و دانا گرفته
 میبرند پیرزاده همین بود تا زمان دور و در حضرت ظل
 السلطان با اصفهان ایشانرا خواسته تحقیق مطلب تا منی ده
 ایشانرا آنچه معصیت امر برده گفت و شنود کرده بعد از
 مدتی مجلس پیرزاده و اصفهان حضرت ظل السلطان خدمت
 اعلی حضرت سلطان عمر بنصرت عرضی کرده که منی تحقیق کردم
 این میرزا و دانا نام این طایفه نیست مردم نیست شاعر
 و سیاح و بیجناب شیخ محمد باقر هم میفرماید که بشما این
 عمر بنصرت خدمت اعلی حضرت سلطان عرض کرده استند علی
 مرخصی جناب انا میرزا و دانا نماید ایشان هم عرضی کرده
 حضرت سلطان با اینهمه اذن مرخصی نمیدادند و چنان
 انا میرزا و دانا را اصفهان میباشند و دیگر گفتند
 عظیمتر رشت بود که چون عبد الله خدا گماشته قوایب
 نایب السلطان که از جانب قوایب میرزا علی رشت است
 در عشر آخر شهر ربیع الثانی از طهران بعد از آن که قوایب

احکامات و مشور و امرالمنوع بر پشت کردند بعد از چند روز حکم
برگزشت احباب شهر و قریه کرده بنای غارت و چاییدن خانه و در
بندگان خدا را میکردند و از شهر جناب حاج نصیر و پسرش را
با چند نفر دیگر و از اهل ایمان جناب عبدالایب و چند نفر دیگر را
گرفتند سوار بر ناظر کرده و با گردن زنجیر کرده پای شای شان را
زیر شکم ناظر بسته در حالتی که زن و مرد صغیر و کبیر و معبر
و کدر صاحبی در میان ایشان بود و خود وانی عمال و امرای شهر را
خواستند و مجلسی بار داده هر کسی بمناسبت شأن خود در
صدای و نیم تخت نشسته منتظر که حال اسرا وارد شده نماز کنند
و جناب عبدالایب و سایرین را وارد کرده از هر کس که عبور میدهند
خلق بزرگی از بی دست و زبان کشته و خاک و خاشاک بر سر
و پشته آنچه را خود شایسته و منزلت داشتند با و لای خدا
نسبت میدهند تا آنکه وارد بارگاه شان کردند سرکار وانی
بعد از آنکه از ایشان بیشتر زیاد حکم مجلسی انبار میکنند و تمام
احباب شهر و بیرون که چیزی را بکفر باشد یا بنابر برده کنند و زنجیر
نمایند فرمای آن روز جناب افاضه محمدی و صفوانی جناب
افاضه عبد الله ابرو و چندی و حاجی سید خلیل قوی میروند
به درب انبار و جزئی و بعضی به مسکن انبار داده از ایشان

مجلسی را گرفتند داخل در مجلس میشنوند و بعد از ملاقات
حضرات زنجیر را بوسه میدهند و بگردن خود میکنند و بعضی
کوبند و با پای ماران ماضی میزنند که در کوزه کوه مسکن
چون بر و جوی با میشنود ایشان میفرمایند که شهر خود در و صند
جسجی این بنا پیشتر دستشید که گرفتند میبوس نمایند و ما چون
از این طایفه هستیم را ضی بر خیزد مجلسی شما نشد خود
بمجلس آمده اجم حال هر نوع که با صبر اینها رفتار خواهد کرد
با ما هم معول دادند مسکن از بنا و رفتار اینها با بوی
عرض میکنند سرکار وانی نجیب زیاد کرده اسباب کجرا و جمع
اصل مجلسی شد آن دو نفر سید بن و کوار را در مجلس خواستند
می پرسد شما از اصل کجا آمدید جواب میدهند ما از اصل بن
میکویند به مجلسی بچه خیال رفتار میفرمایند با آن خیالی
که شما سایرین را گرفتند اگر سایرین را میکشید ما را هم
بکشید اگر شاه میداد ما را هم نگاه میداد و اگر مسکنی
میکشید ما هم با آن امر خشی خواصم شد سرکار وانی محمد
حکم بانیان کرده به مجلسی افاضان کرده شرح قو حاث خود را
خدمت نواب نایب السلطنه عرض کرده با بعضی نشانی
که از حجره و خانه حضرت بغاوت برده بودند و آن را در

مهرداد و نواب نایب السلطنه هم در مجلسی بنحید و غریب
 نرپادی از خدمت سرکار والی کرده و بعد از اظلام
 رضامندی فتح نام را در برده خدمت حضرت شهرپادی
 میخوانند از مصدر سلطنت هم التفات نرپادی در باد
 سرکار والی میشود و بعد از چند مدت از حبس حضرت
 جناب حاجی نصر که مرد پیر و اسرار امیر بود طاقت نرپهر
 کرانرا نپاوده و مجلسی از این دار فانی بجهت یافت
 صعود فرمودند بعد از اظلام سرکار والی حکم میفرمایند
 چهار نفر جمال با تخنیر باده آمد بدین مظهر آن شهباز
 کنده و نرپهر باده دهند و بعد از آمدن جمال و برداشتن
 جسد و پروان آوردن از انبار خلق اجماع کرده محاکم
 و سنات نرپاد بر جسد آن مظلم غریب نرزه بکشند
 که فرضد ششانی نرپا به مدفون ساختند و سایر محبس
 مند و جا از هر کدام آنچه ممکن میشد گرفتار مرخصی نمودند
 مکی جناب عند لیب و جناب انا سید مهدی اصفهانی
 و جناب انا سید عبد الله بر و جردی و ششی نفر دیگر
 و باقی رعیت بپاد آنچه در مدت چهل سال زحمت
 انداخته کرده بودند که امر بخورد و عیال و اطفاالش را

بگذارد

بکن دادند تسلیم نموده از ظلم نجات یافتند و نجات
 بکشید شدند و دیگر دستنامه فرموده بود که بعد از اظلام
 عباس میرزای ملایک آباد اینه محمد شاه مرحوم از ارض
 حکم میکنند غفلتاً با نر جناب سمند و بچند آنچه
 رسب بی روی برند و خود جناب سمند را گرفتار میبرند
 نر در حکم مکت که باید جناب ملا علی معروف بدغار پابی را
 بد صید انشا میفرمایند من خبر از انشا نزارم خلاصه بعد
 گفت و شنیدهای نرپاد بپشت و سه تومان باجراحت کن
 تفاوت داده مستعاضی شدند ولی جناب سمند و سایر
 احباب فریب چهار ماه از کار و کاسبی باز مانده مستن
 بودند و دیگر مصیبت عظمی و دستنامه بگری اتفاق میزند
 بود که در هیات بایع غوغای ارضی طا سرکار میرزا ابراهیم
 فردی سهام الدوله از جانب نواب نایب السلطنه
 حکمران طهران و دشت و مازندران و استرآباد و قزوین
 حاکم مازندران شده ضمناً و امور دیگر نایب احباب میشوند
 در ماه جمادی الثانی دوازده بار فروشی شده بعد از چند
 روز از جناب حاجی ملا اسماعیل حجه الاسلام جو با
 و پشیمانند که دوازده بار فروشی آنچه از طاقت بایع پشیمان

مشغول نا اید زمانه که سرکار سوارام الدوله حاکم دارند
 شدند بمحض فوری مرا نصیحتا باشی کرده اند که بطهران رفت
 قطع محاسن را با خانی کرده مراجعت نموده و منصب خود
 مستقیم باشیم و انشاء الله بعد از این بدو آن خوف مرا و
 بسپار خواهم کرد ایشان و خدمت میکنند که و سوسه آن
 شیطان در دل بندگان و حسن اثر کرده قبول میکنند ^{مکن} اد
 او در جای بسپار و خوبی منزل داده خود بصحبت مشغول
 میشوند تا آنکه در بایچه صحبت میکرد این اسب خالی که
 همراه ملت حال او لازم تمام شد بدید یکی از بندگان
 خدا سوار شوند و چون عیالی جناب انا سید انا بزرگ
 مستعمل بوده یک عیال از مفرش خود و بیرون آورده باشکشی
 میکنند جناب انا سید انا بزرگ قبول نکرده بعد از اصرار زها
 بنا پیشتر مراجعت بولشی با بکر و با وی صحبت میکنند
 تا نزد یک شام میکردند مدتیست آیات خواننده اید و دی
 آیات بپا و زید تلاوت کنیم جناب انا سید انا بزرگ میفرمود
 می خود نمائیم اینم جناب انا ملا علی جان هم حالت نداده
 والا نشینت آورده آیات تلاوت میفرمودند علی خان میکرد
 می خود بخوانم جناب انا سید انا بزرگ و دفتر جمیع نوشته ها

آورده میکنند دارند نزد او و ندوی این آیات خواننده شام خود
 بخوانند صبح زود برخاسته میکرد و در با اینها آمد خدمت
 جناب ملا علی جان شرفیاب نشستم البته خوب نیت بشن
 اینست که جای صبح با خدمت ایشان صرف کنیم جناب انا ملا علی
 جان عزیزی کرده میفرمودند ضروری ندارد نشینت بپا و زید و نک
 نشا پیشتر از جای و غیره مدتی خبر میکنند که بپا و زید
 بجناب انا سید انا بزرگ عرض میکنند که بشن آنت که بعضی
 از آقا با نرا که مناسب است خدمت ایشان رسید نشینت
 آورده بر بزم خدمت جناب انا ملا علی جان میفرمودند شما نشینت
 بپا و زید البته بعضی خدمت شما خوانند و سید برخاسته
 جمیع نوشته ها را بر ما نشنر میکردند و یکی از الراج عبارتی
 بنم که ندانستم چیست یعنی اسم پرسم مختصر و فشرده و خانه
 ملا علی جان نشنر بنای صحبت را میکنند دارند و از سبب
 هم آ آیات کرام جناب انا میر عبد الله و جناب انا سید حسینی
 و اخوی شان و جناب انا میر اسمعیل و جناب انا سید شد
 و جناب انا سید حسینی و جناب اسناد نور الله در خان
 جناب ملا علی جان حاضر میباشند بعد از آن نذران و سمان
 علی خان بسوار میباشند که همراه برده اند میگوید چون بنده همراه

پن سوار شده بروند این از عجب خواهم آمد سوار صفا
 و معترف میرزا و افادلی و افامیرزا حبیبی و افامیرزا عیسی
 را خبر کرده ایشان با سوار و مختلنا میریزند در خانه
 جناب ملا علی جان و علی خان هم خن و بیکرست جناب ملا علی
 و بدست دیگر جناب افاسید افابزرگت را گرفتند و بسیار
 بسواری که اول این دو را که رئیس اینها هستند بگیرند
 و بعد سایر اصل مجلس را گرفتند و سوارها شانرا از عجب بسته
 میاندازند بجلو اسب و سایر اصل ده که این صفای صوری را
 میشوند و تمام افراد کرده میروند بکنک و سوار که منوجه
 ساری میشوند افادلی بر کشته میروند بهما فرو جک و خانه
 جناب افاسید افابزرگت را تمام آچاپید مشغول غارت خانه
 افامیر عبد الله میشوند این خبر که بهرزا حبیبی خان میرسد
 بر کشته مانع از غارت شده و دانه ساری میشوند ندی
 که آمد چو سوار نفر از اصل اد طی و بیای راه حضرات احباب
 که با این نوع دین و باعث خود را کرده بنای فرار را میکنند
 غلغات و افادلی حکم میکنند که اینها را هم بگیرند با آنکه غیر
 که نیت همراهِ این دهم نفر احباب از ماه فرو جک که نفر بیجا
 تا ساری و دو ساعت و هشت از نری خار و کل میاورند بیاده

بشارت

بشارت با نر شش جات جناب افادلی جان و جناب افادلی
 بسید افابزرگت و میریزند نزد سرکار سوام الدوله ایشان
 ندی انرا با نر خوانند جناب ملا علی جان میگیرند و بیجا
 ندی بخوانند و معنی کن ایشان میفرمایند می دانند شما
 یعنی نعم ولی معانی انرا میفهم سرکار سوام الدوله میگیرند
 و چون معانی آنرا میفهمی و حال آنکه تمام اصل ماه
 فرو جک و غیره را نری بایست کرده و حکم میکنند ایشانرا با جناب
 افاسید افابزرگت میبرند و بالا خانه و سایر میروند و در
 مجلس برده کنده و زنجیر میبندند بعد جناب ملا علی جان بنام
 میفرستند که چون افاسید محمد مدتی است مبتلا بدرد پا
 هستند بفرمایند ایشانرا هم بیاورند نزد ما سرکار
 سوام الدوله حکم میکنند جناب افاسید محمد را هم میبرند
 بالا خانه نزد جناب ملا علی جان و جناب افاسید افابزرگت
 و در همان شب که شب هفتم شمر رجب باشد افادلی کلان
 میباید خدمت سرکار سوام الدوله و عرض میکند که چون
 این اجبیر خانه دارند حکم بفرمایند بروم جبهه خانه
 اینان را با انچه نقیضات سرزنی دارند بیاورم و بیاورم ایشان
 هم اذن داده افادلی با سوار نفر میباید بهما فرو جک

و اول ز نژادهای محبوبی که در اوطاف محبوبی میباشد
 و بعد خاتمه جناب انا ملا علی جان را با بقیه خانها انا
 و بعد عبد الله غاوث کرده مشغول غارت سایر مضافات می
 جناب انا امر خلیل و جناب انا امر بختوب که گرفتاری ز نژادهای
 شنبه میباشد در اوطاف که ز نژادهای محبوبی بوده اند
 نشسته تا صبح کشید میبکشد و صبح انا علی ایچ میبکشد
 فقر ز فرا پیاده بار پیمان بستند پای بر خنده می اندازند
 جلوسب ثوی خار و کل جنگل میآورند تا ساری میرد
 فرزند سرکار سهام الدوله ایشان میفرمایند شماها
 یکی سبکینه و یکی خدیجه میبکشد ایشان میگویند خدا
 لعنت کند انکه اعتقاد داشت ایشانست و هم چنین انکه بها
 ایچ نسبت را میدهد و فکر در میان شما خدیجه با سبکینه
 یار خدیجه اسم نیست ما هم از اول سبکینه و خدیجه
 و غیره اسم داشتند ایچ و خلوت با انصاف ندانستند
 اینگونه نشسته و ایچا میزنند چنانچه همی نسبت را
 میردهای ما میدهند انکه اسد الله اسمش است
 اسد الله الطالب و انکه علی اسمش است علی بن ابی طالب
 و محمد نام را محمد رسول الله و عیسی نام را عیسی و وح

چنانست هر کدام جرات خوی میبکشد حضرت عباس
 و انکه در ظاهر و باطنی دارد حضرت بنی سلف است و هم که
 در شباب است علی اکبر است و انکه ناخوشی است
 امام زین العابدین و دیگر بر اجیر نیل می نمایند مگر
 در واقع ما دیوانه ایم یا خود را فریب میدهد بجم سرکار
 سهام الدوله بعین جناب ملا علی جان که علوی و شش
 جناب انا سید انا بزرگ میبکشد میگویند ثوی
 خواث ثوی میگویند چنانست ما در اسم مرا خواث ثوی
 که انکه سرکار سهام الدوله میگویند ثوی خود را خواث
 میبکشد ایشان میگویند اسد الله میگویند
 خواث ثوی میبکشد اگر بشوم خردارم و از دوبره ایشان
 حسسم و اگر ثوی ندانستم امروز بقیه شد سرکار
 سهام الدوله میگویند اینها نهفت است شماها
 میزنند بر وید مرخصید و اما اصل ماه فرو جک
 که ایچ اوضاع را ملاحظه میکنند آنچه دانسته اند
 دو ثوی جنگل و حامل پنهان کرده خود را مفرق میبکشد
 اصل سایر دهات مانند شد تمام را پیدا کرده میبکشد
 بعد از چند روز دیگر جناب غلام فلان را با اجرای

شکر من گرفتاری بر من خدمت سرکار سوام الدوله
 بعد از گفتن کوی چند حکم میکنند هر شخصی ولی در این
 شهر نباید باشی و نو شنبانرا با شرح مفصلی خدمت
 خواب نایب السلطنه عرض کرده میفرستند خواب نایب
 السلطنه هم نو شنبانرا با عرض چند میبرد خدمت
 حضرت سلطان و عرض میکنند از بی حسام نشانی
 سوام الدوله تا کید کردم در گرفتاری اینطایفه را بپایه
 بعد از و دو دو بهر از کوفه پیر و بیسی باینها ای
 دارند و آنرا با چند نفر دیگر گرفته و بعد از دی از
 نو شنبان خوانده التفات زیادی در حق مشاور الیه
 فرموده حکم میکنند که حضرات را و آن طهران نباید خواب
 نایب السلطنه جواب عرض چند را نوشته در کمال تعریف
 و تمجید که حضرت روی مرا سفید گردید و روانه میدان
 و بعد نایب جمید که یکی از نایب های مخصوص خود به
 می باشد باده نفر فرستاد ما فرستاده میفرمایند که بجا
 رفتن جناب ملا علی جان را با سایر بی بی و نایب جمید
 بسیاری رفتند بعد از چند روز جناب ملا علی جان
 و سایر جمعی سپری و مکی انا سپید شد که بچند روز با

انا منرا اسپید و کید می فرستاد بیکی از آن چنان
 نفر غیر که از باده سستی داشته هر شخصی می نباید ولی عرض
 انا منرا خلیل را گرفتند تسلیم نایب جمید میکنند او هم بایضا
 همه را در دکنه کرده و کرد نشانرا از نجیر و دست نشانرا
 از عقب بسته سوار فاطر کرده باده نفر فرستاد و چند
 سوار می آید و در بطهران و چو بعضی جهات و در راه می
 آمدند حرارت آفتاب بر نجیر اثر کرده گردن همه بخرج شد
 بهم جانپاها از شدت کینه و دستها از بیسی و بسیار
 زخم شده بود خلاصه با همی حالت که اغلب هم از شدت
 گرما ناخوش شده بودند و در هشتادم شهر شعبان الحرام
 که سه روز بعد از حرکت اعلی حضرت سلطان بطرف مشهد
 مقدس از راه ده مادی و فیروز کوه باشند وارد دکنه
 طهران شدند و چون خواب نایب السلطنه به بد و فضا
 اعلی حضرت سلطان تشریف برده بودند و در شهر تپه بودند
 در آنجا و خود خواب معظم الیه برده جلسی نمودند
 و چون بر ستاد نشستند هر روز هم شهر جناب آخوند
 معرفت خدمت جناب ملا علی جان و آنرا احوال ایشان
 با خبر شد آنچه می شنیدند از دوا و غذا فرام می آید

17
 ما انگر دوز مستند هم شهر شعبان نواب نایب السلطنه از
 مراجعت کرده دوز چو اب بشنید بیست و یکم جناب ملا علی جارا
 بحضور طایفه میگوید در باب بودن تو حرفی که نیست
 ایشان جواب نمیدهند نواب نایب السلطنه متغیر شده
 میگوید بتری کن تا ترا مرخصی کرده حکم کنیم تا آنچه ارث تو و
 سایر برده برده اند پس بدست جناب ملا علی جان میفرستند
 حق کسی نیستیم که در پی واد بیا بفر و شمع اگر صد هزار تومان
 بدست نواب نایب السلطنه حکم میکند ببردش و خود
 خدمت اعلی حضرت سلطان بدست ناکرانی میکنند که رئیس
 بایدهای ما نند و از بایان فرود بگر آورده اند و آنچه میگن
 که بد بگر بد میگوید اعلی حضرت سلطان هم جواب میدهند
 که آنچه جناب حلی ملا علی حکم میکند میری داد بد روز چو اب
 شنبه عصر که همیشگی جناب آخوند میروند خدمت جناب
 ملا علی جان میفرمایند و فرمود داد بد روز سه دفعه بها
 میریزند و دوز پنجمین بیست و دوم شهر شعبان صبح نواب
 نایب السلطنه نشینت میبرند بدست جناب حاج میرزا علی
 و تفسیل و کشته و او رفته ناکرانی اعلی حضرت سلطان
 میدهند حاجی و ملا کو و میگویند اگر اقرار داد و شهادت

بیایند داد بد قتل او واجب است سه ساعت بفرستند
 دانه هم از دوز پنجمین از نواب نایب السلطنه حکم نشینت
 آن غریب معلوم میشود چه غصب با بکنفر نایب و چند
 نفر فرستادند و نواب نایب السلطنه ایشان
 از پنجم کرده برود و آورده میگویند حکم بکشید تو شده
 اما سپردند اند اگر بد بگو بد ناکشند میفرمایند منتهی
 احوال داشت کشته شدند چگونه بد میگویم آنچه بشنا
 حکم شده معمول داد بد ایشان میبرند از میان بار و
 بیای داد و خدا شاهد است بد نادر و اسنظامی مشی
 میفرمودند و بنوعی با نایب و فرستاده گفت و شنید
 میگردند که اسباب حیرت دوست و دشمن شده
 بود و دوز هم در بای داد رسیده میگویند از نواب
 نایب السلطنه حکم شده شما از هر کجا بپشیمان شده
 بد بگویند شما را مرخصی تا پنجم میفرمایند آنچه گفتیم حرا
 ما انگر بیای داد و سپید نشینت بنا میکنند مناجات
 خانیان انجام هم با نایب میگویند بد بگویند تا شما را
 مستی نمی تا پنجم چو مناجات بخوانند اند ایشان میفرمایند
 بحال است و در همان بای مناجات خیر آن شود و یا خیر

مشتاق میگردند که خالق اجماع کرده بنا میکنند بسنت
و خان و پختن و آب دهان انداختن و نواب نایب السلطه
حکم میکنند که آن نه نفر دیگر را که سه نفر غیر و شش نفر
اجاب بودند یعنی جناب افاضه افاضه افاضه و افاضه افاضه
و افاضه حبیب و افاضه حبیب الله و افاضه حبیب و افاضه
نور الله را بر دند بانیان شاهی و همشیره اخوند با سوس
با جی همان عصر پنجشنبه و هر وند پای دار خود نشانرا
بر روی بدن مشترک آن غریب معلوم انداخته بنا میکنند بشیر
کردن و از خورن حلقوم آن بروی خود میمالد خلق
اجماع کرده سنت زیاده با ایشان زده فراشهای مستحفظ
آمدن ایشانرا از روی نعش دو و انداخته نشاند و زیاده
کرده ناچار مراجعت کرده فردایش با سوس با جی میروند
در میدان پای داد و همشیره جناب اخوند بکثرتان میدان
بفرایش که نکند و خلق زیاده بی ادبی نمایند و فردای
انروز که روز سیم شهادت باشد جناب سوس با جی
که یکی از ابناء الله است رفیق بکثرتان بفرایش میدهند
که بگذارد نعش را بر داند و بهر اهم باشد که خلق ازین
همند خند و بدن آن غریب را بعد از سه روز در آستان

چرا

نمیباشد و شایع غسل و کف و داده بعد از غسل و کف
و را برده از این دو پشت را و انسانی کلی اول قبرستان
در دانه حضرت عبدالعظیم دفن کردند و رحالتی که بدن
آن شهید را از صدقه سنت و کار و غیره پاره پاره
کرده گوشت را از آنرا قطعه قطعه کرده و سینه مبارک
با پانزده سوس پانچ کرده بودند و دیگر آنکه در بیست و پنجم
شهر جمادی الاول ۱۳۹۹ سینه اهل فریه جاسب که در ده
فر سنگی فرم واقع است بغم آمد به افاضه جواد مجتهد
عرفی میکنند که میرزا غلام رضا خلق جاسب را بکلی با جی
کرده است ایشان هم نولسند بجناب اعظمه الدوله
پسر محمد خان سپه سالار قبل که از جانب نواب نایب
السلطنه حاکم فرم است و جناب معزالیه فرستاده جناب
میرزا غلام رضا را با جناب افاضه جواد اخوندی نشان گرفته
آورده و در غم هموس میبایند جناب افاضه که یکی از
مصدقین جاسب است بطهران آمده چند عمر بنده بنویس
نایب السلطنه داده و چند عمر بنده هم خدمت اعلی حضرت
سلطان داده و مستطاب صریح خطاب بنواب نایب السلطنه
گرفتند که حکم بنویس این دو برادر را مرخص نمایند

نواب نایب السلطنه فرمودند میوه میوه در سینه حضرت
 سلطان را می فرستیم نزد جناب اغضاد الدوله تا هر دو
 برادر را مرخص نمایند ولی عباس علی خان سر نایب کاغذی
 با اغضاد الدوله میستویسد که ای میستوی جایی از بس
 بشاه و نایب السلطنه عرض داده اند تو شکوه نمودی ترا
 دسوا کرده ایشان هم عرضی اینکه دستخط اعلیحضرت سلطان
 اطاعت کرده حضرات را مرخصی نماید بنواب نایب السلطنه
 عرض کردند که اگر می آید دو نفر را مستخلص نمایم شهر
 خواهند شوروید و دیگر آنکه اگر شما آنجا آن سید را بخواهید
 نمایند می نمیشوایم حکم می نمایم بعد از چندی که جناب
 اقامه رفتند خدمت نواب نایب السلطنه که جواب دستخط
 که بفرموده شده بگرفتند نواب معظم الله حکم فرمودند
 ایشان را گرفته در انبار خود نواب نایب السلطنه میبرد
 کردند بعد از آنکه دو نفر اقامه عرض کردند بنواب نایب
 السلطنه عرض کرده اند و مرخصی نمودند با وجود ای
 صدمه با حال ناخوشی هر دو در دب خانه نواب نایب
 السلطنه رفتند ایشان را مرخصی از بیرون با بگردند
 ناهاده معسر شدند که نواب نایب السلطنه بفرموده شریف

All
 Khan

Go
 to
 the
 library

A

فرمودند جناب اقامه هم راه ایشان و فخره منزل خود
 نشان میدادند تا دو دو فرسخ بعد از یکروز نواب نایب
 السلطنه با اغضاد الدوله میفرمایند که جناب میرزا
 غلام رضا را با برادرش حاضر نمایند ایشان هم فرستاد
 از انبار ایشان را میآوردند جناب اقامه هم حاضر بود
 ایشان را هم میآوردند از جناب میرزا غلام رضا و جناب
 و جناب اقامه جو پا شده میکی بد شما از ای طایفه
 محسوس میکی بیند محسوس بعد از آنکه جو پا میباشند
 حضرات جواب میدادند بعد از گفتگوی زیاد نواب
 نایب السلطنه تعریف زیادی از اقامه کرده میفرمایند
 عجب یادداشت است نظامت غریب دارد و طهران
 و مرا بکاف آورده بود حال اقامه و محمد جواد برادر
 میرزا غلام رضا مرخصی محسوس و دو نفر هم به اقامه
 محمد جواد انجام بد میدادند ایشان بعد از مراجعت
 بطهران تالکراف میگویند میرزا علی ام و رضا و هم مرخصی
 نمایند آن دو مرخصی شده میروند بیرون و جناب
 میرزا غلام رضا را محمد را می برند به مجلس نازدهان
 مراجعت نواب نایب السلطنه بطهران بعد از چند

روز در بایه مستقامه و گرفتاری بایه ایجاب اجاب اقامه خوش
نواب نایب السلطنه نکلراف بکنند که شیر او و غیره فرمودند که بعد از
مراجعت بطهران میرزا غلام رضا را مرخص فرمائید نواب
نایب السلطنه نکلراف بکنند بجناب اختصار الدوله که میرزا
غلام رضا را جاسبی بای ایستاد مرخص شود باری آن
مظلوم هم حال فریب به پانزده روستا در فرم و مجلس گرفتار
کده و زنجیر اند این ایام اقا محمد جواد اخوی ایشان آمده اند
به طهران که بلکه جواد بکنند تا بحال هم از روز شنبه هفتم
شهر شعبان که نواب نایب السلطنه از بد رفتن اعلیحضرت سلطان
مراجعت کرده وارد طهران شده اند و عرض کرده اند و لی جواب
چیست که نواب نایب السلطنه التماس فرموده اند تا بعد دخل
چه خواهد و دیگر از و تاج التماسه آنکه چون در دوشنبه
بین شهر شعبان المعظم اعلیحضرت قدس سره در شب ششم باری
از راه دماوند و فیروز کوه بطرف مشهد مقدس حرکت
فرمودند در بایه راه سرکار محمد حسین خان حاجب الدوله
عزل فرموده این منصب عظمی را بجناب امین الملک ابی خنا
از بایه سلطان و مرجع فرمودند و این سرکار محمد حسین خان
حاجب الدوله همانست که دوشنبه و دود اجاب بایه خود

بایه

بایه و فیروزه اقا و سایر بایه فرمودند که هر کس را بایه بسپارند
می او را کده و زنجیر می کنند که در خواه پیغمبر و خواه پیغمبر
تقاضای مشغول می باشند و بعد پیون با شتی ابراهیم را بدزدن
حضرات امر کردند حال خداوند عادل عالم این مشغول خطیر را
از ایشان گرفت تا دیگر مأمور نباشند که پیغمبر با پیغمبر
انچه بخواهند بیاورند چراغی را که این دو بر فروزد و هر آنکس
بقتل کند و بکشش بسوزد اما با وجود این فضل خدا سبب
اعلیحضرت سلطان بعد از چندی منصب خود شانرا داده و با
مرجع فرمودند و دیگر آنکه در دهان روز دوشنبه پنجم شهر
شعبان که اعلیحضرت سلطان بطرف مشهد مقدس حضرت
رضا علیه السلام از راه دماوند و فیروز کوه حرکت فرمودند
پیون با شتی ابراهیم مستحفظه انبان بیهانند اینک شما چرا
با سایر اصل انبان تکلم کرده اید جناب ملا رضا را فریب میدهد
تا زبانه زده ایشان هم با آن سر و بند ابد انظلم فرمودند
و جناب اقا میرزا مرعشی قمی را هم فریب صد تا زبانه زده
ایشان هم نسبت بجناب ملا رضا کرده تکلم نکردند جناب اقا
شیخ ابوالقاسم را هم چند تا زبانه زده قدری کشتند و
کرده مهر و دگر بد جناب میرزا مرعشی مهر و دگر افاض

اسد الله اعلمی که یکنه جزا بر بوده در حرم سلطانی راه دارند
 ایشان هم یکی از حرم را واسطه کرده چنان عریضه خد مثل سلطان
 دارد اعلی حضرت سلطان دستخط میفرماید که نواب نایب السلطنه
 این جنات قلمی را مرخصی نماید اما سر عریضه را نواب نایب السلطنه
 نفرزده جواب نمیدهند دستخط چو اومد و بایست راه دستخط
 فرمود که حکما مرخصی نمایند نواب نایب السلطنه هم از دماوند
 میسر لیسند بسر کار و وزیر نظام که میرزا مرخصی را مرخصی نمودند
 و حال در انبار بازده نفر از اجباب طهران و شش نفر
 از اجباب مازندران و سه نفر غیر از اصل مازندران و دو
 انبار هستند و زنهار بقاعده پیشی هر دوزخه رفتن احوال
 پرسی کرده شام و نهار میبرند و جناب سوسنی باجی هم میریزد
 احوال پرسی اسرای مازندران و بردن شام و نهار آنها هر روز
 با انبار و نشانه احوال نشانها پر سیده مراجعت مینمایند و اصلاح چه
 شمشیر نادی و زبان نشان مازندران نیست و رب انبار گفتند این
 من از احوال اینها مصمم و والدۀ جناب افاع طهم خون را و رب انبار
 شمشیر افاع اسم الله بخرج داده اند که هر وقت یکنه احوال پرسی
 باز بردن شام و نهار بدرب انبار برودند هر حرف نباشد و هر روز
 هم با جناب صد صد و والدۀ عیال جناب آخوند و غیره بدرب انبار

دفتر اداری

و نشانه احوال پرسی کرده مراجعت کرده شام میبرند و باقی روز
 هم یکنه اسنخلافی جناب افاع آخوند و سایر پرسی و عریضه را
 و بی جان و فانی هستند و نهار و دماوند نیز یکنه جناب آخوند
 ادا میریزد ابن الفاضل و ادا میریزد رضا و هم بر داشتند نیز یکنه سایر
 هم سبکتر کرده اند و دیگر آنکه چندی قبل والدۀ افاع طهم و کس
 جناب آخوند و کسان سایر پرسی عریضه بدربان خانۀ عدل میریزند
 مشیرالدوله داده اظهار اسنخلافی جناب افاع با سایر پرسی
 و ایشان هم شری خدمت نواب نایب السلطنه نوشته و داده
 داشتند نواب معظم الیه در وزیر اسم هر یک عدلی آورده
 در وزیر اسم مبارک جناب افاع اسم الله نوشته بودند که در
 باقی بودند این سپید شمشیر نیست و خلاص او مصداق است
 و ملک نیست و چون جناب مشیرالدوله از نواب نایب
 السلطنه مأیوس شده جزو عریضی در این نشانها با اعلی حضرت
 شهر با وی اسنخلافی جناب افاع و سایر پرسی را هم عرض میکنند
 اعلی حضرت سلطان و جواب دستخط میفرماید که انشاء الله
 بعد از مراجعت از مشیر معدنی و در و بطهران قرار کلی
 در باب این حضرات داده خواهد شد مطمئن باشند و بانه
 والدۀ عیال جناب آخوند و عیال نشان عریضه یکنه نواب نایب

داره اسند عای مرخصی جناب آخوند را کردند نواب معظم الیه
برادره عیال جناب آخوند فرموده بودند که حاجی ملا علی اکبر
کافر است و دخترش بیگانه او حرام است او را بکسی دیگر نشمار
بدیه ایشان میگویند و پندارند از حاجی ملا علی اکبر ندیده ام
اگر ایشان کافر باشند پس در همه عالم دیندار نیست
و انکشی دختر می از ایشان چند اولاد صغیری دارد و بعد
چون جناب اتامحمد ابراهیم امیر سلطان در دهی صفر
خراسان در فروردین مهر سیزده و با ناخوشی سل فوٹ شدند
و اعلی حضرت شهر پاری تمام منصب و شغل و کارهای ایشان
حتی لقب امیر سلطان را بجناب امیر الماکت پسر ایشان
مرحوم فرمودند و لقب امیر الماکت را به پسر کوچک امیر
سلطان پیشی که رئیس خراسان بود دادند لذا عیال جناب آخوند
عرضه خدمت اعلی حضرت سلطان عرض کرده و عرض کرده بپای
امیر سلطان جدید چون عرض کرده اسند عای اسند عای
جناب آخوند را کرده تقلم مینمایند و عرضه اعلی حضرت سلطان
میکارند و بچشم عرضه جناب امیر سلطان و بی سبب
و آنرا مشهور میگویند مینمایند بعد از چندی جناب امیر
سلطان کاغذی بجناب امیر الدوله نوشته با و سینه اعلی حضرت

بر این خطاب بنواب نایب السلطنه که حاجی ملا علی اکبر را از
جلسه مرخصی بنمایند و جناب امیر سلطان هم در کاغذ امیر
الدوله نوشته بودند که خود شما امیر و سلطان را ببرید خدمت
آقای نایب السلطنه و این حاجی ملا علی اکبر را البته مستحق
نمایند تا اسوده خود و عیال و اطفال بدعا گویند و بدست
شهر پاری مشغول باشند اما بعد از برودن سلطان را جناب
امیر الدوله خدمت نواب نایب السلطنه ایشان عذر آورد
میفرمایند چون همه اینها با هم گرفته شده اند باید با هم مرخصی
شوند انشاء الله بعد از دو مرکب همایون میرزا مرخصی
خواهیم کرد و دیگر دو و شش و دهم رمضان المبارک صیبر
سرکار والی ناخوشی شد عذر میکنند که اگر صیبر می خوب شد
امیر طایفه بابیر را مرخصی مینمایم و بعد از چند روز صیبر
سرکار و مشاوران خوب شد بکلی رفع مرض میشود و سرکار
والی بعهد خود وفا کرده یعنی جزای نفع از اجاباب را مرخصی
مینمایند و حال بنظر دیگر که جناب عندللب و جناب اتامحمد
اصف وانی و جناب آقا سید عبداللہ بر و جردی باد و نفع
دیگر باشند مجبوسند و دیگر فوٹ مرحوم مر فوٹ جناب
رضاقلی خان ساپو و فوٹ و این مستحق می و در طهران وضع

آنکه صاحب مدینه فرمائی کرد و بفرستاد پیش از بی نیت
 جناب رضا فانی از خیانت چند مفسر و دولت کرده در آن
 محبوس نمود بعد از چند سال در آن اسطر ۱۲۹۱
 بگری جناب رضا فانی از آن بگری از بد بول فراد کرده آمده
 در طهران در حضرت عبدالعظیم بیست نشستند عرض کردند
 خدمت اعلی حضرت سلطان عرض کردند که دوی اگر از او بد
 برون آمدیم بجای دیگر فرستاده بانه بجات پای مبادت
 آوردهم بچونکه در خراسانی که بعضی می رسیدگی شود و کند
 از همه این فراد از راه اضطرار بود بچونکه اگر شهر بگری
 نمیرسد اعلی حضرت سلطان برباب در سیخه بفرستاد
 جناب اقامه برباب مستوفی الیهات که فرستاده رضا
 فانی از آن حضرت عبدالعظیم آورده و وزی بکفی مان
 از خراسان بایشان شریف بد بید تا فراد بکفی و کار و
 داده شود جناب مستوفی الیهات هم بفرستاد ایشان
 از حضرت عبدالعظیم می آورد و بی بد آن و در بمانند
 جناب معظم اب بجز در آن راه بایشان و نشان نشد و هر
 بفرست عبدالعظیم بفرستاد و بعد از چند ماه حکم میشد
 که در حضرت عبدالعظیم ایشان محبوس فراد او با بخت

و بدان فرج محبوس بودند تا اواخر شهر جمادی الاول ۱۲۹۱
 که جناب سلیمان خان ابوی ایشان از تبریز بطهران نشرفت
 آورده و در جزو عمرایشی که بد دولت عرض کرد بکلی هم آمده بود
 که چند بیت سال از عمرم گذشته و بجز رضا فانیان اولادی
 ندارم و انرا هم خدمت دولت مفسر کرده بچونکه محبوس
 است اعلی حضرت سلطان جواب فرمودند که خود بحضرت
 عبدالعظیم رفتند او را اطمینان داده بیاوردند تا بجز و کار و
 شما فراد بکلی هم در کار ایشان از بابت سر بیتی و سوا
 ایشان داده شود سلیمان خان با آن سعی خود بحضرت
 عبدالعظیم نشرفت بفرستاد جناب رضا فانی از آن آورده بشهر
 طهران و چون ذوالفقار خان بفرستاد ایشان که بد نش
 و بخت نشد شمی ایشان و همه اسباب گرفتاری و
 ایشان باعث او بود مدتی بود که بچونکه سختی کار جناب
 رضا فانیان در طهران بود و از طرف دیگر چون جناب
 سلیمان خان بکشد و بیست سال فغان از عمر نشان
 کند نشد بود که در هنگام آمدن بطهران مانده ذوالفقار
 خان را که عیال جناب رضا فانیان باشند با خود بچونکه
 بفرستاری آورده بود و جناب رضا فانیان با چار

اغلب در اندرون و بعضی وقت در بیرون مشغول صحبت
با این و آن بودند و ذوالفقار خان هم میفرمودند و البته
اغلب اینها بودند و همیشه از فرار و افسوس و ندامت میکردند
و وقتی فیالمثل کسی را میخواستند بختیاریان دست داده ذوالفقار
خانه عرض میکردند که من آشنایی دارم حکیم است و بر من خوب
ساخته که گاهی من داده میفرم و با صراحتی بختیاری
رضا فلانیان میدادند بعد از خوردن برش بقا صلح چند
ساعت جناب رضا فلانیان فالج شده زبان شان هم سنگینی
میشود فردا جناب سلیمان خان میفرستند حکیم آوردند
اسب حکیم میدادند که جناب رضا فلانیان را معالجه کند و حکیم
هم در کمال جد چند روز معالجه فالج ایشان کردند اما از باب
عیان نوع سنگینی بود و جناب رضا فلانیان بعد از معالجه
بنواب نایب السلطنه و غیره عرض میکردند که ذوالفقار خان
مراسم خود را ندید ولی اینرا آتشی که دولت هم خوب میل نموده
بلکه هر گاه بود اعتنائی نکرد و اینرا بی اعتنائی دولت
ذوالفقار خان مطهری شده پیشتر در صدد شد تا در شب
خواب هم بختیاریان رضا فلانیان بعد از خوردن شام
در اندرون حالت شام بهم خورد و بعضی که قادر بر حرکت

نمیشوند و زبان شان هم بکلی بند میآید تا چنانچه در روز جمعه
صبح بود که بعد از شب بدست و بکم شهر و بختیاریان
شده در فم مد فون شدند الا بعضی از آنها علی اعظم الظاهر
و دیگر عرض شد که ذوالفقار جناب افغان طه در دب انبار و سایر مرا
خود را همیشه جناب افغان اسم الله خوانده اند و بعضی از روی
انصاف و بعضی خواهر صلیب بطنی یا بنظر بیست نموده دارا اتحاد
و ایران را دارند و میگویند که هر روز با در رب انبار بیرون شام
و دامن و جگر بمسئله فطنی مشغولند و با با جناب بعد از
در و آن در میفرمودند چاره دارند و هم چنان عیان جناب آخوند
و ذوالفقار ایشان همیشه جناب آخوند که شب و روز مشغول
خدمت و چاره میدادند و جناب سوسه با جی و غیره میفرمودند
پرسناری اسلاری ما زنند زن و شام بر من و رخت شستن
و رخت عوضی بر من میفرمودند که اینها چون غریب بودند از آن
جانتا پیراهن و زهر چادر و سایر لباس عروسی و دختر
میفرمودند آنرا فرستاده شد و هر روز از حیرت با بخت
کمال مواظبت را میفرمودند و ما زنند را بنوا دارند بخصوص
میفرمودند این سر قفسی بفرست که بر خود آنرا مشیر میشد
که در طایع بگذارد این زن را از افغان میدادند که از بعضی

انعام هم اینگونه صحبت و مواظبت بپدید می نماید و هم چنانچه
خیال و کسالت سایر مردم و کمال مواظبت را در همه چیز می بیند
و از باب و جبهه ایچ هم اگر چه جناب امیر ط و جناب
ع ط پیشتر بودند مضاف به نداشتن و آنچه جناب افا
و سایرین که کسی ندارند بشود در کمال رضا و میل میباشند
و هم چنین این خان را جناب آخوند فقیه کوفه مواظبت میدهند
ولی از سایر بلاد بلکه از اکثر ولایات و جبهه ایچ و جبهه ایچ
و فجاج نشان میرسد با آنکه در تمام بلاد این فتنه سرایت
کرده و همه مشغول خود نشان میدهند چنانچه حکایت بعضی
عربی شده و جناب موسی باجی در عشر اول شهر شوال
فرمود معطر معین شهید جناب ادا ملا علی جان را بستانند
که مقصود نشود و بعد از این ایچ و کمر میباشند با این
اسامی بر مژنه نشسته نشود نه با این و افخی قبر منور را
اخوی مریم علی خان بسند اند